

بہار دانش

عمایت اللہ کنہوہ لاہور

(وفات ۱۰۲۸ یا ۱۰۸۸)

بہ تصحیح

دکتر حسن ذوالفقاری

عباس سعیدی



مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی



دفتر
رشدگوران

بہار دانش

عمایت اللہ کنبوہ لاہور کے

(وفات ۱۰۲۸ یا ۱۰۸۸)

بہ تصحیح

دکتر حسن ذوالفقاری

عباس سعیدی

۵۳۸۹۴۱

سرشناسه	:	کتبوه لاهوری، عنایت الله، ۱۰۱۷ - ۱۰۸۲ ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	بهار دانش / عنایت الله کتبوه لاهوری؛ مقدمه و تصحیح حسن ذوالفقاری، عباس سعیدی
مشخصات نشر	:	تهران: رشدآوران، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۴۹۸ ص.
شابک	:	۱۸۰۰۰۰ ریال ۲-۳-۹۶۶۳۰-۹۶۶-۹۷۸
یادداشت	:	نمایه کتابنامه
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان های فارسی -- هند -- قرن ۱۱ ق
شناسه افزوده	:	ذوالفقاری، حسن، ۱۳۴۵ -- سعیدی، عباس، ۱۳۵۸
زده بندی کنگره	:	۱۳۹۱ ک ۹ ب ۹ / PIR۹۲۲۹
زده بندی دیوبند	:	۳ / ۴۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۶۳۸۰۵۲



کارگرمشمالی، بعد از لولورد برون، شماره ۱۴۰۷، طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۷۶۳۰۶ - ۰۹۱۹۳۶۱۶۶۱۳

Sokhanvaran_pub@yahoo. Com



بهار دانش

ناشر: رشدآوران	✳	نویسنده: عنایت ا... کتبوه لاهوری
حروفچینی و صفحه آرایی: سخنوران	✳	به تصحیح: حسن ذوالفقاری، عباس سعیدی
لیتوگرافی، چاپ، صحافی: فرسیما	✳	چاپ اول: ۱۳۹۲ شمارهگان: ۱۰۰۰ نسخه
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۳۶۱۶۶۱۳	✳	طراح جلد:
۲-۳-۹۶۶۳۰-۹۶۶-۹۷۸	✳	قیمت: ۱۸۰۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۳	ادبیات فارسی در شبه قاره‌ی هند
۹	جایگاه بهار دانش در قصه‌های فارسی
۱۶	بهار دانش و مؤلف آن
۲۰	نثر کتاب
۲۶	بن‌مایه‌های قصه‌های بهار دانش
۳۵	نسخه‌های موجود بهار دانش
۳۶	معرفی نسخه‌های مورد استفاده
۳۹	روش تصحیح
۵۱	متن کتاب بهار دانش
۵۶	سبب تألیف کتاب
۵۷	سر آغاز نامه‌ی بهار دانش
۵۸	کیفیت منشاء تصنیف این نشئه‌ی سرخوشی بخش دماغ خرد که...
۶۳	آغاز داستان مشتمل بر حقیقت تولد سرو جویبار خسروی...
۶۵	منعطف ساختن جهاندارشاه عنانِ بارگی توجّه به عزمِ شکار...
۶۸	تبسم کردنِ طوطی بر هرزه‌درایی مهرپرور ماه‌پاره...
۷۰	تعیین فرمودن جهاندارشاه بی‌نظیر را به شهر مینوسواد...
۷۷	باز آمدنِ بی‌نظیر از شهرِ مینوسواد...
	حکایتِ اوّل
۷۹	جوان شکارچی و زن بدکار او
	حکایتِ دویم
۸۹	مرد لشکری و زن خیانت‌پیشه
	حکایتِ سوم
۹۷	جوان راه‌گم‌کرده و همسر خیانتکار او
	حکایتِ ندیم چهارم

- ۱۰۸ زن وزیر یسار و زرگر پسر
حکایتِ ندیم پنجم
- ۱۱۸ زن مکار و مرده ساختن خود
حکایتِ ندیم ششم
- ۱۲۶ شاه بنگاله و زن جادو صفت
حکایتِ هفتم
- ۱۳۶ برهمن ساده لوح و آواره شدن او...
- ۱۵۲ به تجدید آراستنِ خیرسگالان، هنگامه مواعظت و مناصحت...
- ۱۵۵ پژوهش فرمودن شهنشاه طریقه سرانجام این مطلب سترگ...
- ۱۵۶ سواد نامه‌ی والا
- ۱۵۹ پیام بردن نزد پدر بهروربانو
- ۱۶۰ جواب مکتوبِ والا
- ۱۶۱ پس آمدن ایلچی بی نیل گوهر مقصود و پل شکستن عمّان امید بر جهاندارشاه...
- ۱۶۴ رسیدن جهاندار بر لب آب ناپیدا کنار و...
- ۱۶۹ دوچار شدن شاهزاده با سیّاح کشتی پیمان...
- ۱۷۱ تمهید قواعد سخن از زبان ندرت بیان شارک...
حکایتِ اوّل
- ۱۷۲ داستان ازدواج ناسنجیده‌ی دختر تاجر و گرفتار شدن او به مصایب بسیار
حکایتِ دوّم
- ۱۸۵ نبرد شاه موشان با شاهزاده‌ی گیلان
حکایتِ سوّم
- ۱۹۳ پسر بازرگان و ازدواج با پری
حکایتِ چهارم
- ۱۹۷ دزد ماهیِ مرصعِ پادشاه
- ۲۰۵ پس آمدن آن مرغ خضرلباس و رهبری نمودن شاهزاده...
- ۲۰۸ حاضر آمدن جهاندارشاه به شهر مینوسواد...
- ۲۰۹ دوچار شدن جهاندارشاه با هرمز...
- ۲۱۱ سوختن دل طوطی، پروانه وار به بال دل...
- ۲۱۳ داستان جلوس ملک زاده‌ی فتن بر اورنگ جنون و...

- ۲۱۹ رسیدن ملک‌زاده در وادی هولناک که مسکنِ عفریت بود...
- ۲۲۴ رسیدن ملک‌زاده به شهر مینوسواد نبود یأس و سبز ساختن کشتِ وجودِ منوچهر...
- ۲۲۸ توقف کردن ملک‌زاده در بلده‌ی نبود یأس...
- ۲۳۲ یافتن ملک‌زاده خلخال مهربانو...
- ۲۳۸ افزایش رونق هنگامه‌ی نشاط و آرایش بزم مسرت و انبساط...
- ۲۴۰ برجستن هوشنگ چون هزیر از کمین‌گاه تدبیر و...
- ۲۴۵ آگاه شدن ملک‌زاده بر این که برق بلادر خرمن جانش زده...
- ۲۵۴ داستان فرورفتن بهرام چون هاروت در چاه بابل بلانگیز...
- ۲۵۹ رسیدن سنگ تفرقه ازین آبگون حصار بر آبگینه‌ی جمعیت آن دو بی‌دل...
- ۲۷۲ داستان شتافتن پادشاه به داعی اجل و شتافتن به گلگشت باغ جنت...
- ۲۷۵ داستان حسن تاجر پسر و مبتلا شدن او بر حسن گوهر...
- ۲۸۰ تظلم کردن حسن از دست تطاول ترک‌تازان عشق در پیش عجزه‌ی سیه‌فام...
- ۲۸۴ مبتلا شدن حسن چون حسین به کربلای کربت و بلای غموم...
- ۲۹۰ برآشفتن گردون دون باردیگر با حسن پاک جوهر و ریختن زهر ناکامی در جام مرادش...
- ۲۹۷ داستان پسر خشت‌زن و در سرگرفتن او هوای دختر تاجر...
- ۳۱۲ داستان فریفته شدن فرخ‌فال، پسر فرمان‌روای ولایت سراندیپ،...
- ۳۱۵ رهایی دادن فرخ‌فال دختر والی آن شهر...
- ۳۲۲ گرم کردن جعفر هنگامه‌ی تدبیر به وانمود خرد...
- ۳۳۵ داستان عزیز بازرگان...
- ۳۵۵ داستان سه جوان غربت‌گزین
- ۳۵۶ حکایت جوان اول
- ۳۶۴ حکایت جوان دوم
- ۳۷۲ حکایت سرگذشت دختر پادشاه با سه تن جوان
- ۳۷۷ داستان کامگار و شرفِ تمکن پذیرفتن او بر سریر مزاجتِ افسر‌آرای بانو...
- ۳۸۱ حکایت از زبان دختر پاک دامن با کامگار
- ۳۹۳ داستان ساغر سرگشتگی پیمودن جام از میکده‌ی عشق لاله‌رخ...
- ۴۰۵ آغاز تحرک سلسله‌ی شناسایی صورت بهروربانو با جهاندار مجنون کیش...
- ۴۰۹ خندیدن غنچه‌ی امید جهاندارشاه به اهتزاز نسیم مراد...
- ۴۱۵ اظهار شمه‌ای از کیفیت سیاه‌کاری سیاه و سفید درع شاه‌شتا...

- ۴۱۸ به مرکز اعتدال ربیعی رسیدن سرور ثوابت...
- ۴۲۲ ارتکاب نمودن جهاندارشاه به امر ضیافت شهنشاه سپهرجناب...
- ۴۲۶ گم کردن جهاندار سبیل منهال دولت...
- ۴۳۰ کیفیت سراسیمه گشتن جهاندار به کوه و هامون...
- ۴۳۴ فروغ بخشیدن جهاندار شبستان مشورت را به مصباح خرد...
- ۴۳۶ سواد منشور قضا نشان
- ۴۳۸ نقل نامه‌ی بهرام خان
- ۴۴۰ نهضت رایات جهانگشای جهاندار به عزم تنبیه مخالفان غنوده بخت
- ۴۴۴ عطراگین گشتن مشکوی مقدّس جهانداری به میامن قدوم رشک بتان خلخی...
- ۴۴۸ تیره شدن بهروریانو از انبازی غزال تاتاری...
- ۴۵۰ آگاه شدن خسرو کیوان مجال بر کیفیت حال آن سردفتر شیرین لبان آفاق...
- ۴۵۲ نقش بستن بهروریانو صورت حال خویش در کارگاه تبیین...
- ۴۵۵ رفتن جهاندار نزد بهره‌وریانو
- ۴۵۷ لبریز آمدن جام عمر جهاندار جم شکوه...
- ۴۶۱ خاتمه‌ی کتاب مبنی بر شکر و سپاس سامان بخش سخن...
- ۴۶۳ نمایه‌ها
- ۴۹۵ منابع و مآخذ

مقدمه

کتاب بهار دانش از آثار ادبیات فارسی در هند و از جمله پرخواننده‌ترین متون ادبی است که بیش از سیصد نسخه‌ی خطّی و چندین شرح و فرهنگ از آن در دست است. کمتر کتابی است که تا این اندازه نسخه‌ی خطّی داشته باشد. این کتاب سرمشق نویسندگی منشیان و کتاب درسی مکتب‌خانه‌ها و فارسی‌آموزان هندی بوده است؛ علاوه بر آن حامل سبک داستان‌پردازی هندی نیز هست. این کتاب جز ارزش‌های یادشده، یکی از متون ادب عامه است. متنی اندک متفاوت که زبان آن نسبت به دیگر آثار این حوزه متکلف و دشوار است. با وجود اهمیت بهار دانش در فرهنگ و ادب ما تاکنون در ایران به صورت سنگی یا سربی تصحیح یا دست‌کم چاپ نشده است. مصحح بر آن شد با توجه به نکات یادشده، اثری منقح فراهم آورد تا بتواند بازتاب دهنده‌ی تمامی ابعاد کتاب باشد.

کار تصحیح با توجه به اختلاف فراوان نسخه‌ها کاری حساس و دشوار بود که به انجام رسید. جز تصحیح و برای فایده‌ی بیشتر، کارهای دیگری نیز انجام دادیم؛ از جمله:

۱. مأخذ داستان‌ها را در متون ادب و ادب شفاهی یکایک کاویدیم تا معلوم شود ژرفای داستان‌ها در فرهنگ غنی ایرانی تا چه پایه است. در مأخذیابی به کد بین‌المللی قصه‌ها براساس تیپ‌شناسی آرنه تامپسون نیز اشاره کردیم تا گستره‌ی جهانی داستان‌ها را نیز نشان داده باشیم. فایده‌ی این بخش برای روایت‌شناسان بسیار زیاد خواهد بود؛

۲. برای هر داستان متناسب با درون‌مایه و اشخاص داستان، نامی برگزیده و در قلاب آوردیم؛

۳. آیات، احادیث و اشعار را مأخذیابی کرده و تا آن‌جا که ممکن بود نام شاعران را با اختلاف ابیات در دیوان معلوم کردیم؛

۴. در مقدمه، بهار دانش، سبک نثر و مؤلف آن را معرفی کرده و درباره‌ی بن‌مایه‌ها و داستان‌ها، آن‌چه

ضروری بود یادآور شدیم؛

۵. نمایه‌های مختلف را برای دسترسی بهتر به متن فراهم آوردیم.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از آقای عباس سعیدی تشکر کنم که در کار تصحیح از آغاز تا پایان کار در مقابله و بازخوانی نسخه‌ها در کنار من بود. از آقای محمودی حروفچین و صفحه‌آرای دقیق هم متشکرم که در آماده‌سازی کتاب از هیچ کوششی دریغ نرزدند. سرانجام از خوانندگان مشتاق سپاسگزارم که این کتاب را برای خواندن برگزیدند.

حسن ذوالفقاری

زمستان ۱۳۹۱

ادبیات فارسی در شبه قاره ی هند

ایران و شبه قاره ی هند دو تمدن باستانی هم‌جوار و آریایی هستند که صرف‌نظر از روابط مذکور در اساطیر و افسانه‌ها، ارتباطات تاریخی مستحکمی بین دو فرهنگ برقرار بوده است. بهرام گور و شاهزاده بلاش، چندی در هند اقامت کرده‌اند. انوشیروان به آداب و سنن هند علاقه‌ی مفراطی داشته و عده‌ای از پزشکان و شطرنج‌بازان و ریاضی‌دانان و مترجمان هندی را به دربارش آورده است. برزویه طبیب کتاب کلیله و دمنه را از شبه قاره به ایران آورد. خسرو پرویز همواره با پادشاهان شبه قاره هدایایی را مبادله می‌کرده است. با ورود اسلام در شبه قاره از راه ایران، فصل تازه‌ای از روابط میان دو کشور گشوده شد. محمد بن قاسم ثقفی از راه ایران با شصت هزار ایرانی به هند رفت. این سربازان، زبان فارسی را میان عامه پراکندند. در اوایل قرن دوم هجری سرزمین سند را مهران می‌نوشتند. از قرن سوم هجری یعقوب بن لیث صفاری، حکومت سند و مولتان را به دست آورد و مردم مکران و مولتان به زبان فارسی صحبت می‌کردند. رابعه قزداری از همین ناحیه برخاست.

سلاطین غزنوی در توسعه‌ی دین اسلام و زبان و ادبیات فارسی نقش مهمی داشتند. محمود غزنوی هفده بار به شبه قاره حمله و تا سال ۴۱۸ ق. قسمت مهم هند را تصرف کرد. با ورود شعرا و ادبا و علما و فارسی‌زبانان به هند، زبان و ادبیات فارسی در این شبه قاره ی بزرگ توسعه یافت و تا ورود انگلیسی‌ها در ربع دوم قرن سیزدهم هجری، زبان فارسی، زبان رسمی و علمی و ادبی آن سرزمین پهن‌اور بود. در عهد غزنویان لاهور به غزنین خرد شهره شد و بسیاری از شعرا و ادبای فارسی به این سامان روی آوردند؛ از جمله علی جلایی همدانی معروف به داتا گنج بخش (۴۸۰ ق.) صاحب کشف‌المحجوب، ابوالفرج رونی لاهوری (۴۹۷ ق.) و مسعود سلمان لاهوری (۵۱۵ ق.).

در عهد سلاطین دهلی، زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره توسعه پیدا کرد و هندوان نیز به فراگیری زبان فارسی و تألیف و سرودن شعر روی آوردند. لباب‌الالباب، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات در عهد این سلاطین نگاشته شد و نیز ابو عمرو منهج‌الدین عثمان جوزجانی، تاریخ طبقات ناصری (۶۵۸ ق.) را به نام سلطان ناصرالدین محمود، از سلاطین مملوک، کرد. مولتان مرکز شعر و ادب فارسی شد و بزرگانی مانند عراقی همدانی (۶۸۸ ق.)، امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ ق.) و خواجه حسن سجزی (۷۳۷ ق.) مدتی را آنجا گذرانده‌اند.

عصر پادشاهان تیموری (۹۳۲-۱۲۷۴) چون بابر و همایون و اکبر و جهانگیر و شاه‌جهان و اورنگ زیب، دوره‌ی اوج و کمال رواج ادبیات فارسی محسوب می‌شود. بسیاری از شاعران و هنرمندان به این

کشور سرازیر شدند. محمد بابر، سر سلسله‌ی تیموریان، به علم و ادب و شعر سخت علاقه‌مند بود. زمانی که بابر شاه از کابل به دهلی تاخت و هندوستان شمالی را تصرف کرد، شعرا و ادبای فارسی مانند آتشی قندهاری^۱، همراه او به هندوستان آمدند. همچنین خواندمیر، مورخ بزرگ ایرانی، به دربار بابر پیوست^۲. از بابر اشعاری به فارسی بر جای مانده است.

شیخ عبدالقدّوس گنگوهی (۹۴۵ق.)، صاحب رساله‌ی لطایف القدسیه و خواجه غیاث الدین خواندمیر خوافی، صاحب تاریخ حبیب‌السیر، خلاصه‌الانخبار و تتمه‌ی روضه‌الصفاء (۹۴۲ق) مورد حمایت بابر بودند. اقامت همایون در دربار شاه طهماسب، سبب توجه بیشتر گورکانیان به فرهنگ و ادب فارسی شد. با جلوس همایون بر تخت سلطنت، عده‌ی زیادی از هنرمندان و فضایی که در دربار صفوی با وی آشنا شده بودند، به هند دعوت شدند. جانشین و فرزند بابر، نصیرالدین محمد همایون، به کمک شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق.) تخت از دست رفته‌ی خود را بازگرفت. همایون شیفته‌ی شعر و ادب فارسی بود. وی حتی به زبان فارسی شعر می‌گفت و شعرایی مانند مولانا قاسم کاهی و خواجه معین و خواندمیر تحت حمایت او بودند. برادرش، میرزا کامران هم به فارسی شعر می‌گفت.

جلال‌الدین محمد اکبر شاه، نیم قرن به توسعه‌ی ادب فارسی پرداخت. دربار اکبر شاه محلّ تجمع شعرا و نویسندگان عصر شد. حمایت وی از ایشان باعث شد تا شعرا و نویسندگانی از ایران به دربارش روی آوردند. اکبر، نخستین پادشاهی است که به رسم و تقلید سلاطین ایران، منصب خاصی به نام ملک‌الشعرا در دربار خود برقرار ساخت. ابتدا غزالی مشهدی به این مقام و مرتبت نایل گشت و سپس این منصب را به شاعری هندی به نام ابوالفیض ناگوری متخلص به فیضی عطا کرد.^۳ مشهورترین شاعران ایرانی دربار اکبر عبارت بودند از: «عرفی شیرازی (۹۹۹ق.)، انیسی شاملو (۱۰۱۴ق.)، نوعی خبوشانی، مشهدی (۱۰۱۹ق.)، نظیری نیشابوری (۱۰۲۷ق.)، ملک قمی، بابا طالب اصفهانی»^۴. از بزرگان ادب آن عصر، سید فتح‌الله شیرازی (۹۹۷ق.)، حکیم ابوالفتح کبیری (۹۹۷ق.)، شیخ ابوالفضل علامی اکبرآبادی (۱۰۱۱ق.)، صاحب اکبرنامه آیین اکبری است. او منشآت دلاویزی هم در سه مجلد دارد. ملا عبدالقادر بدایونی صاحب منتخب التواریخ و میرزا عبدالرحیم خانناتان (۱۰۳۶ق.) را هم می‌توان نام برد. مکتوبات شیخ احمد سرهندی، معروف به مجدد الف ثانی (۱۰۳۴ق.) و تاریخ حقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۱۰۵۲ق.) در زبان فارسی معروف است. از آثار مهم فارسی عهد اکبر می‌توان به تاریخ الفی اشاره کرد که هفت تن از دانشمندان برجسته‌ی عصر مانند ملا احمد تتوی و جعفر بیگ آن را تألیف کردند و ملک‌الشعرا فیضی بر آن مقدمه‌ای افزوده است. از کتب فارسی این عصر یکی منشآت

۱. حکمت، علی‌اصغر، سرزمین هند، ص ۱۱.

۲. خواند میر، غیاث‌الدین بن همام، تاریخ حبیب‌السیر، مقدمه، ص ۹.

۳. حکمت، علی‌اصغر، پیشین، ص ۸۹.

۴. جهانگیر، نورالدین محمد، جهانگیرنامه (توزک جهانگیری)، مقدمه، ص ۳۱.

نمکین تألیف ابوالقاسم خان حسینی نمکین در سال ۱۰۰۶ ق. است. دیگری طبقات اکبری، تألیف نظام‌الدین می‌باشد که از تواریخ مهم این عصر است. وی ۵۱ شاعر ایرانی را ذکر می‌کند که در عهد اکبر به هند آمده و به دربار تیموری توسل جسته‌اند. هم او ۵۹ شاعر را اسم می‌برد که به طور مستقیم تحت حمایت پادشاه قرار گرفته بودند. ملّا عبدالقادر بدیوانی در منتخب التواریخ، عدّه‌ی شعرای عهد اکبر را ۱۷۰ نفر ذکر کرده است. اکبرشاه به شاهنامه و گلستان و بوستان و مثنوی بسیار علاقه‌مند بود و بنابر دستور او دو حماسه‌ی ملی هندوان، رامایانا و مهابهاراتا، زیر نظر عبدالقادر به فارسی ترجمه شدند و بابر نامه راکه به زبان ترکی بود، خان خانان فرزند بیرام خان به فارسی در آورد^۱. در دوران امپراتوری اکبر به فرمان راجه تادرمال در سراسر شبه قاره، زبان فارسی جانشین زبان هندی شد و قرار شد همه دفاتر حساب‌ها به جای زبان هندی به زبان فارسی نوشته شود.^۲

نورالدین محمد جهانگیر، مانند پدرش فارسی را گرامی داشت. طالب آملی (۱۰۳۶ ق.)، ملک الشعرا دربار جهانگیر شاه بود. جهانگیر که خود ذوق ادبی داشت و شعر می‌سرود، در خاطراتش حکایات فراوانی از مجالست خود با شعرای ایرانی نقل می‌کند که از میان ایشان نظیری نیشابوری مورد توجه ویژه بود.

شعرا ایرانی دربار شاه جهان عبارتند از: «حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، میرمهدی تهرانی، سعیدای گیلانی زرگرباشی، صائب تبریزی، ملاشاه بدخشی».^۳ توزک جهانگیری، در وقایع عصر وی، به زبان ساده فارسی نگاشته شد. از علمای دوره‌ی جهانگیر، می‌توان معصوم کاشی، ملّا محمود جونپوری و ملّا عبدالله سیالکوتی را نام برد که هریک از آنان کتاب‌هایی به زبان فارسی دارند. قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹ ق.) هم مجالس المؤمنین را در دربار وی تألیف کرد. فرهنگ جهانگیری، تألیف جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی (تألیف ۱۰۱۷ ق.) هم در این دوره تنظیم شد. جهانگیر با مهرالنسا دختر میرزا غیاث بیگ ایرانی ازدواج کرده بود. این زن باذوق و قریحه، نخست با لقب نورمحل و سپس نورجهان شهرت یافت. نورجهان در شعر «مخفی» تخلص می‌کرد.

پس از جهانگیر، شهاب‌الدین شاه‌جهان (۱۰۳۷ ق.) روی کار آمد. شهاب‌الدین محمد، فرزند جهانگیر شاه که به نام شاهزاده خرم شهرت داشت، در پانزده سالگی با دختر دایی خود، ارجمند بانو، فرزند آصف خان و برادرزاده‌ی نورجهان، ازدواج کرد. شاهزاده خرم که مورد بی‌مهری مادر پرنفوذش، نورجهان، واقع شده بود، پس از مرگ جهانگیر تنها با کمک آصف‌خان، پدر زن و دایی خود، توانست بر رقبایش پیروز شود و قدرت را به دست آورد. وی پس از نشستن بر تخت سلطنت با نام «شاه‌جهان» شهرت یافت.

۱. مازندرانی، وحید، هند یا سرزمین اشراق، (بی‌جا، چاپخانه فردوسی، بی‌تا)، ص ۵۸.

۲. ارشاد، فرهنگ، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۲۵۶.

۳. جهانگیر، نورالدین محمد، پیشین، ص ۳۲.

همسر او نیز به «ممتاز محل» ملقب شد. او به مدت ۳۱ سال، از سال ۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸ ه.ق (۱۶۲۷ تا ۱۶۵۸ م) فرمانروای هندوستان بود. داستان عشق «شاه‌جهان» و «ممتاز محل» بسیار معروف است. شاه‌جهان و ممتاز محل در سال ۱۶۱۲ م ازدواج کردند و ۱۸ سال با یکدیگر زندگی کردند. شاه جهان همسرش، ممتاز محل را بسیار دوست می‌داشت و پس از مرگ از شوهرش خواست برای او آرامگاهی بسازد که با آن جاوید بماند. شاه جهان، آرامگاه پرآوازه‌ی تاج محل را ساخت. مسجد جامع دهلی که در زمان خود و تا مدت‌ها یکی از بزرگترین مساجد جهان اسلام بود نیز به فرمان شاه جهان ساخته شد. همچنین بناهای قلعه سرخ در دهلی، بخش بزرگی از قلعه آگرا، مسجد وزیرخان در لاهور، باغ شالیمار در لاهور، بخش‌هایی از قلعه لاهور، آرامگاه جهانگیر پدرش و مسجد شاه جهان در تهنه پاکستان در دوره‌ی او ساخته شد.

شاه جهان مردی هنردوست و هنرپرور بود و در عهد وی انواع صنایع مستظرفه و هنرهای مختلف در هند رشد کرد و به حد کمال رسید. در دوره‌ی او ترکیب هنر ایرانی و هندی و فنون ایرانی در هند رواج پیدا کرد و می‌توان یکی از مظاهر ترکیب این دو تمدن را در عمارت تاج محل به خوبی مشاهده کرد. در تذکره‌ها، این پادشاه گورکانی را در زمره‌ی خوشنویسان ذکر کرده‌اند. او که معاصر میرعماد، استاد خط نستعلیق بود، به قدری به خط او علاقه داشته که می‌گویند هر کس برای شاه جهان قطعه‌ای از خط میر به هدیه می‌آورد، منصب و شهریه‌ی «یکصدی» صلح می‌گرفت. خطاطان بزرگ مانند جواهر رقم (سیدعلی خان حسینی)، شیرین رقم (محمد مراد)، مشکین رقم (میرمحمد صالح) و یاقوت رقم (عبدالباقی حداد) را تحت حمایت خود قرار داد. صنعت زرگری و جواهرنگاری در عهد شاه جهان به پایه‌ای رسید که تخت سلطنتی مرضعی به نام تخت طاووس ساخت و در جشن نوروز سال ۱۶۳۵ م. / ۱۰۴۴ ه.ق بر آن تخت جلوس کرد. بعدها این تخت را نادر شاه به عنوان غنیمت به ایران آورد.

شاه جهان و همسرش، ممتاز محل، هر دو ذوق و قریحه ادبی داشتند و از آن‌ها حکایات و نوادر و بدیهه‌گویی‌هایی نقل می‌کنند که کمال ذوق و فرهنگ این شاه و ملکه را می‌رساند. بر اثر هنرپروری و ذوق و قریحه‌ی شاه جهان بود که شعرای برجسته‌ی ایرانی به دربار هند مهاجرت می‌کرده‌اند؛ از جمله کلیم کاشانی (۱۰۶۱ ه.ق)، صائب تبریزی (م ۱۰۸۶ ه.ق)، قدسی مشهدی (۱۰۵۴ ه.ق)، دانش مشهدی (۱۰۷۶ ه.ق)، سرمد کاشانی (۱۰۷۱ ه.ق)، میر ابوالمکارم شهود تتوی (۱۰۷۳ ه.ق)، محمد اسلم سالم کشمیری (۱۰۸۹ ه.ق)، بینش کشمیری (۱۰۹۳ ه.ق)، میرزا محمد علی ماهر اکبرآبادی (۱۰۸۹ ه.ق). دربار شاه جهان زمینه بسیار مستعدی جهت پرورش زبان و ادبیات فارسی بود. در عهد همین شاه ترکیب و پیوند دو زبان هندی و فارسی که در قرن چهارم هجری در لاهور شروع شده بود، در قرن یازدهم به حد کمال رسید.

عنایت الله کنبوه، صاحب بهار دانش، از دانشمندان عصر شاه‌جهان است. برادرش محمد صالح کنبوه

لاهوری، صاحب تذکره عمل صالح (تألیف ۱۰۷۰) نیز از عالمان این دوره است. بهار دانش از آثار داستانی و از افسانه‌های عاشقانه و کهن هندی، به زبان فارسی در عصر این شاه عاشق پیشه نوشته شد. در این عصر، قصه‌گویی و قصه‌خوانی و بیش از همه قصه‌های مذهبی مثل حمزه‌نامه و مختارنامه رشد بی‌سابقه‌ای یافت. خواندن و بازگو کردن داستان‌های جالب کتاب حمزه‌نامه مورد علاقه‌ی جلال‌الدین اکبر پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴-۹۴۹ق.) بوده است.^۱ گرچه نسخه‌های مکتوب آن مربوط به دوره‌ی صفویه است. در این دوره روایتی دیگر از فیروزشاه‌نامه از کاتبی به نام محمود دفترخوان در دست است که آن را از روی نقل قصه‌خوانی به نام مولانا محمد بیغمی تحریر کرده است. در شبه قاره‌ی هند داستان‌گزاری رونق فوق‌العاده‌ای یافت و صدها داستان نگاشته شد.^۲ شغل قصه‌خوان و دفترخوان در دربارشاهان ایران و هند رسمیت یافت. میرزا غیاث‌الدین علی، ملقب به نقیب خان، از مقربان جلال‌الدین اکبر پادشاه، برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی را می‌خواند^۳ و میرزا غازی ترخان، والی تته (سند) و حاکم قندهار (۱۰۲۱ق.) در خدمت خود، کسانی مثل ملّا اسد قصه‌خوان و میرعبدالباقی قصه‌خوان را نگهداری می‌کرد^۴ و نیز کسان دیگری از قبیل ملا عبدالرشید قصه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش، مولانا فتحی شاهنامه‌خوان^۵، در همین دوره، در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربارها و درگاه‌های رجال عهد بوده‌اند.»^۶ عبدالنسی فخرالزمانی که سمت قصه‌خوانی و کتابداری میرزا امان‌الله نصییش شده بود، طرح تألیف کتاب‌هایی را ریخت که یکی از آنها، دستور الفصحاست. «به جهت خواندن قصه‌ی امیرحمزه و آداب آن؛ تا قصه‌خوانان را، دستوری باشد.»^۷ که البته از آن نسخه‌ای در دست نیست اما وی در کتاب دیگرش با نام طراز‌الانخبار (تألیف ۱۰۳۷) به شرح آداب و ترتیب خواندن و شرایط روش‌های قصه‌گویی از جمله سه روش ایرانی، تورانی و هندی می‌پردازد.^۸

جامع‌الحکایات شامل مجموعه‌ای از داستان‌های بلند است که بنابر نسخه‌ی جامع کتابخانه‌ی دیوان هند (ش ۷۹۷ق.)، شامل ۵۲ داستان است و شخصی به نام محمد عظیم، از مردم سند، در ۱۰۲۵ق. آن را تحریر کرده است و نباید آن را با جوامع‌الحکایات عوفی یکی دانست. قصه‌ی حسین کرد شبستری از

۱. زرین کوب، عبدالحسین، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۲۳۲.

۲. ر.ک: صدیقی، طاهره، داستان سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموری.

۳. گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۴. فخرالزمانی، عبدالنسی، تذکره میخانه، ص ۵۹۸.

۵. اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۹۱.

۶. صفاء، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳/۵، ص ۱۰۵۳.

۷. فخرالزمانی، عبدالنسی، تذکره میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.

۸. شفیع کدکنی، محمدرضا، نگاهی به طراز‌الانخبار، ص ۱۰۹-۱۲۲.

کشمکش‌های دولت و مردم ایران در عهد صفوی با ازبکان و عثمانی‌ها سخن می‌گوید. چهاردرویش، از داستان‌های مشهور نقالی، باچندین روایت و نسخه‌های فراوان در این عصر نوشته شد. محمد مجدالدین مجدی حسینی، کتاب زینت‌المجالس (نگارش ۱۰۰۴ق.) را در نُه جزء و ۹۰ فصل (هر جزء ده فصل) و ۱۰۵۰ داستان فراهم آورده است. چنان‌که می‌بینیم، این دوره، عصر رونق قصه است. کتاب بهار دانش در چنین روزگاری در هند نگاشته شد و سخت مورد توجه قرار گرفت.

در کشمیر نیز زبان فارسی رونقی داشت. شیخ محمد یعقوب صرفی (۱۰۰۳ق.)، از معاریف آن خطه است. هم‌زمان با تیموریان، پادشاهان قطب شاهی و عادل شاهی در جنوب شبه قاره، حکومت می‌کردند. اصل قطب شاهیان از ایران بوده و همگی مشوق ادب فارسی و بعضی از آنان مثل جمشید قلی و محمد قلی قطب شاه شاعر هم بوده‌اند. از کتب مهم فارسی دوره‌ی قطب شاهیان، تاریخ قطب شاهی از نظام الدین احمد شیرازی، حدیقه قطب شاهی از میرزا نظام الدین مآثر و قطب شاهی از محمدبن عبدالله نیشابوری و برهان قاطع نوشته‌ی محمد حسین برهان تبریزی است. ابراهیم عادل شاه ثانی، حامی ملک قمی (۱۰۲۵ق.) و دامادش نورالدین ظهوری ترشیزی (۱۰۲۴ق.) بوده است. تاریخ عادل شاهی از قاضی نورالله و گلشن ابراهیم (تاریخ فرشته) نوشته‌ی محمد قاسم فرشته هندوشاه و کتب زیاد دیگر در عهد پادشاهان علی شاهی نوشته شده است.

آخرین پادشاه مقتدر تیموریان شبه قاره، اورنگ زیب عاملگیر (م ۱۱۱۹ / ۱۷۰۷ م) بود. او حافظ قرآن بود و خطاطی را از سیدعلی خان حسینی، جواهر رقم، یاد گرفته بود. اورنگ زیب نثر فارسی خوب می‌نوشت و مجموعه منشآت و مکاتیب وی حاکی از سادگی، روانی، ایجاز، فصاحت و بلاغت نثر اوست. دخترش زیب النساء، (۱۱۱۳ق.) نیز در شعر و انشا، دست داشت. اما با این همه در عصر اورنگ زیب به سبب سخت‌گیری او هیچ حمایت رسمی از شعرا به عمل نیامد و شعر فارسی رو به انحطاط نهاد.^۱ از شاعران فارسی‌گوی این دوره می‌توان به شیرخان لودی صاحب تذکره‌ی مرآت الخیال (۱۱۰۲ق.)، شاه محمد صادق اندرابی (۱۰۹۳)، الله داد فیضی سرهندی صاحب لغت مدار الافاضل (تألیف ۱۱۰۱ق.)، غلام الله صدیقی غزنوی هانسوی مؤلف اشهر اللغات (تألیف ۱۰۸۲ق.)، غنیمت گنجاهی (۱۱۰۷ق.)، جويا تبریزی کشمیری (۱۱۱۸ق.)، ملأ محمد سعید اشرف مازندرانی (۱۱۲۰ق.)، ناصر علی سرهندی (۱۱۰۸ق.)، نعمت خان عالی شیرازی (۱۱۲۱ق.)، میرزا عبدالقادر بیدل (۱۱۳۴ق.) و بسیاری از ادیبان و شاعران دیگر اشاره کرد.

بعد از اورنگ زیب، تیموریان شبه قاره به تدریج دچار انحطاط گردیدند. هند عرصه‌ی حضور تاجران اروپایی شد تا این‌که انگلیسی‌ها رقبا را از میدان به در کردند. با نفوذ کمپانی شرقی هند، زبان فارسی از

سال ۱۸۳۴م. از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی جانشین آن شد و زبان فارسی دچار ضعف گردید. اما همچنان آثاری به ظهور رسید؛ مثل سراج اللغات و چراغ هدایت، هر دو از سراج‌الدین علی خان آرزو اکبر آبادی (۱۶۹ق.)، بهارعجم از لالائیک چند بهار دهلوی (سال ۱۶۲ق.)، مصطلحات الشعرا نوشته‌ی آندرام مخلص سیالکوٹی (۱۸۰ق.)، در میان شعرای فارسی مشتاق کشمیری (۱۴۳ق.)، ملالعل محمد توفیق (۱۸۷ق.)، حزین لاهیجی (۱۸۱ق.)، میرزا اسدالله خان غالب دهلوی (۲۸۵ق.) را می‌توان ذکر کرد. بوستان خیال اثر میرمحمدتقی جعفری حسینی با تخلص «خیال» (فوت ۱۷۳ق.) از بزرگ‌ترین افسانه‌های فارسی این دوره است که درباره‌ی سه قهرمان خیالی با نام‌های شاهزاده مُعزالدین ابوتیمیم، القائم بامرالله، ملقب به صاحبقران اکبر، شاهزاده خورشیدتاجبخش، ملقب به صاحبقران اعظم و شاهزاده بدرمنیر ملقب به صاحبقران اصغر می‌باشد.

در دوره‌ی کشمکش نود ساله (۱۸۵۸ - ۱۹۴۷ م) باوجود تسلط بیگانگان و عدم حمایت از زبان و ادبیات فارسی، کتاب‌های معروفی به زبان فارسی نگاشته شد؛ مانند غیاث اللغات از محمد غیاث رامپوری (تألیف ۱۲۴۲ق.)، ارمغان آصفی (۸ مجلد) و آصف اللغات (۱۷ مجلد)، از نواب عزیز، جنگ بهادر (تألیف ۱۳۲۳ق.)، فرهنگ نظام (۵ مجلد) از محمد علی داعی الاسلام (۱۹۵۱ق.)، فرهنگ آندراج از محمد پادشاه (۱۰۳۶)، در این دوره محققانی چون علامه شبلی نعمانی، صاحب شعر العجم (۱۳۳۲ق.) و علامه اقبال لاهوری (۱۳۵۷ق.) را می‌توان نام برد.

جایگاه بهار دانش در قصه‌های فارسی

قصه‌های عامیانه‌ی بلند را از حیث پیرنگ (طرح) و شیوه‌ی شکل‌گیری روایت و موضوع اصلی و کنش‌های داستانی می‌توان در دو گروه اصلی جای داد:

۱. گروه قصه‌های با روایت خطی

در این گونه داستان‌ها، روایت به شیوه‌ی خطی از نقطه‌ای آغاز و به نقطه‌ای پایان می‌پذیرد.

۱-۱. داستان‌های عاشقانه

ساختار روایی این داستان‌ها چنین است: عاشق، خود معشوق یا تصویر، یا خواب وی را می‌بیند. موانعی بر سر راه عاشق است که نمی‌تواند به معشوق دست یابد. عاشق پس از تحمل مشکلات و رفع موانع به معشوق دست می‌یابد. در این داستان‌ها عشق نقطه‌ی مرکزی است و حوادث عیاری و جنگ‌ها بر سر عشق است.

۱-۲. داستان‌های جنگی، عیاری و طرّاری

در این گونه داستان‌ها قهرمان برای یک هدف ملی یا مذهبی با دشمن می‌جنگد. ساختار این داستان‌ها را مبارزات پی در پی و دلاوری‌های فراوان چون شیرکشی، اژدهاکشی، طلسم‌گشایی، رفتارهای عیاری

و... تشکیل می‌دهد. برخی زمینه و بن‌مایه‌ای عشقی و عاطفی و عدالت‌خواهانه دارند؛ مانند «سمک عیار»، «داراب‌نامه»، «فیروزنامه» و برخی زمینه‌ی دینی و مذهبی و عقیدتی؛ مانند «اسکندرنامه»ها، «رموزحمزه» یا «امیر حمزه»، «ابومسلم نامه». در خلال این نوع قصه‌ها ممکن است یک جریان عشقی هم وجود داشته باشد که غرض اصلی داستان‌پرداز آن نیست، بلکه عشق چاشنی قصه است؛ مثل «امیرارسلان» که عاشق فرخ‌لقا دختر خسرو شاه فرنگی می‌شود یا «حسین کرد شبستری».

در داستان‌های عیاری گره‌هایی از قبیل آزادسازی سردار، پهلوان، دختر شاه، نه از طریق جنگ، بلکه با روش‌های عیاری و با تدبیر و نیرنگ و به دست عیاران گشوده می‌شود. وجه تفاوت این داستان‌ها با داستان‌های جنگی نیز همین است؛ مثل داستان سمک‌عیار. در داستان‌های طرّاری قهرمان با حیل‌های بسیار ظریف، دقیق و حساب شده، به مقصود خود می‌رسد؛ نمونه‌ی آن داستان دلیله‌ی محتاله است. دلیله که زنی حیل‌گر است، هر بار به ترتیبی خاص اموال مردم را سرقت می‌کند.

۳-۱. داستان‌های مجادله‌ای / استدلالی / احتجاجی

در این گونه داستان‌ها، دو قهرمان بر سر موضوعی با یکدیگر به گفت‌وگو، مباحثه، مجادله و استدلال می‌پردازند و در این گونه داستان‌ها کنش‌ها کم و ضعیف است و تنها احتجاج طرفین برای شکست رقیب به انواع و شیوه‌های کلامی، نقلی، عقلی با اتکا به احادیث، آیات و قواعد و قوانین دینی و اجتماعی متوسل می‌شوند؛ نمونه‌ی آن موش و گربه‌ی شیخ بهایی است. دزد و قاضی نیز چنین است که دزدی برای سرقت از قاضی و قاضی برای خلاص خود از دست دزد به انواع حجّت‌ها متوسل می‌شود.

۴-۱. داستان‌های شگفت‌انگیز

اساس این داستان‌ها را نقل و وقایع شگفت‌انگیز تشکیل می‌دهد؛ مثل داستان سلیم جواهری که باید با نقل قصه‌هایش حجاج را هم بگریاند هم بخنداند. سرتاسر این داستان را بدون آن که طرحی مدون داشته باشد، حوادث بسیار عجیب تشکیل می‌دهد و یا داستان سندباد بحری و سندباد بری از هزار و یک شب.

۲. گروه داستان‌های با روایت حلقوی

مقصود داستان‌هایی است که در درون خود داستان یا داستان‌های دیگری دارد.

۲-۱. داستان‌های سفر

طرح این گونه قصه‌ها چنان است که یا داستان در سفر شکل می‌گیرد؛ مثل هفت سیر حاتم یا چند نفر همسفر هر یک داستان خود را برای بقیه بازگو می‌کنند؛ مثل داستان چهار درویش که مشتمل بر یک داستان اصلی و پنج داستان دیگر است. چهار درویش جهانگرد در اصل شاهزادگان چهار کشورند که تصمیم می‌گیرند به علت ناامیدی خودکشی کنند که ناگاه حضرت علی (ع) بر آن‌ها ظهور می‌کند و به آن‌ها بشارت می‌دهد که در صورت دیدار با شاه روم به مراد خود خواهند رسید. پادشاه روم که بی‌فرزند

است، به سرنوشت چهار درویش گوش می دهد، پادشاه هم سرگذشت خود را باز می گوید و در نهایت همگی را به مرادشان می رساند.

۲-۲. داستان های قصه در قصه

در این قصه ها، قهرمان با روش هایی چون قصه گوئی، تأمل و سکوت، رفتارهای نمایشی از حادثه یا مرگ خود یا کسی دیگر پیشگیری می کند. عمده ترین روش قصه گوئی، در این گونه، شیوه ی قصه در قصه است. اغلب چنین قصه هایی اصل و منشأ هندی دارند که در «مهابهاراتا» و دیگر کتاب های هندی، نظیر آن ها را می توان یافت.

در این داستان ها انسان با تمام آفریده ها مثل حیوانات و گیاهان، اختلاط و آمیزش دارد. از این رو گاه قصه ها جنبه ی تمثیلی می یابند؛ مثل «کلیله و دمنه» و «طوطی نامه»، که از زبان حیوانات سخن گفته می شود. در طوطی نامه یا چهل طوطی و روایت های مختلف آن نیز، طوطی ماده برای آن که مانع خارج شدن همسر بازرگان از خانه و ارتباط با فاسق شود، هر شب داستانی عبرت انگیز برای زن نقل می کند تا آن که بازرگان از سفر باز می گردد.

زنان در چنین داستان هایی نقش محوری دارند. داستان های مکر زنان برجسته ترین نوع آن است. زنان به شیوه های گوناگون مردان خود را فریب می دهند تا با مردان دیگر رابطه ی عشقی و جنسی برقرار کنند. گویا چنین کتاب هایی در عصر فرخی نیز رواج داشته است؛ چنان که در باب دشمن ممدوحش می گوید:

ز بهر آن که از بند تو فردا چون رها گردد
کنون دایم همی خواند کتاب حیلہ ی دلّه

(دیوان، ص ۳۵۰)

و این کتاب حیلہ ی دلّه، همان کتاب عوامانه ی دلیلہ ی محتاله یا دلّه و مختار است.

قدیم ترین کتاب موجود در این زمینه سندبادنامه است که خواجه عمید ابوالفوارس قنوازی، به دستور نوح بن منصور سامانی (سلطنت ۳۸۷-۳۶۵ ق)، به فارسی دری ترجمه کرد. ساختار داستانی آن چنین است: پادشاهی در هندوستان پس از مدّت ها صاحب فرزند می شود. هیچ حکیمی یافت نمی شود که دانش او را به شاهزاده بیاموزد جز سندباد که داوطلب می شود در مدّتی کوتاه، به شاهزاده دانش بیاموزد. چون مهلت اتمام آموزش شاهزاده فرامی رسد، سندباد در طالع او تا یک هفته نحوستی می بیند. از او می خواهد سکوت کند و خود نیز می گریزد. چون شاهزاده سخن نمی گوید، کنیز دلبسته ی شاهزاده او را به حجره ی خود می برد تا به بهانه ی سخن گشایی با او نزدیکی کند. شاهزاده فریب نمی خورد و تهدید می کند، پس از هفت روز او را مجازات خواهد کرد. کنیز نزد شاه می رود و وانمود می کند که شاهزاده به او و قدرت و سلطنت پدرش نظر دارد. شاه می رنجد و حکم قتل شاهزاده را صادر می کند. هفت وزیر دانشمند شاه به چاره جویی مقرر می کنند هر روز یکی نزد شاه رود و در مورد مکر زنان حکایتی گوید. کنیز نیز برای خنثی کردن داستان وزرا، هر روز پس از هر وزیر باگفتن داستانی، شاه را به قتل پسر ترغیب می کند اما

هر بار توطئه‌ی او با حکایت وزیر بعدی خنثی می‌شود. روز هفتم شاهزاده زبان می‌گشاید و در حضور سندباد و وزرا، داستان کنیز را بازگو می‌کند. شاه شادمان می‌شود و به سندباد تحفه‌ای ارزنده پیشکش و کنیز مجازات می‌کند.^۱ طوطی نامه کتاب‌های دیگر در مرکز نانا است «طوطی نامه» ذریباز در ادبیات فارسی رواج داشته است. گرچه موطن این داستان هندی است اما چنان با عناصر ایرانی آمیخته که هویتی ایرانی یافته است. «طوطی نامه» در سانسکریت، «شوکه سپتتی» به معنی «هفتاد داستان طوطی» است. برخی روایت‌های آن به «چهل طوطی» نیز معروف است. قدیمی‌ترین تحریر آن معروف به جواهرالاسمار (تألیف ۷۱۴ ق.)، از محمد ثغری است. داستان ثغری چنین است:

تاجری ثروتمند، به نام سعید، با دعای پیری صاحب فرزند می‌شود. نام او را صاعد می‌نهد. در بیست سالگی پسر را به عقد ماه‌شکر در می‌آورد و پسر راه پدر را پیش می‌گیرد. روزی صاعد در بازار طوطی گران‌بهایی می‌خرد که پیشگویی می‌کند. به صاعد می‌گوید که سه روز دیگر در پی معامله‌ای، صاحب ثروت فراوانی خواهد شد. پس از سه روز چنین می‌شود. صاعد برایش جفتی نیز بر می‌گزیند. صاعد به تجارت می‌رود. پیش از سفر، طوطی‌ها را به همسرش می‌سپارد و از او می‌خواهد در هر کاری، با آن‌ها مشورت کند. ماه‌شکر را هم به طوطی‌ها می‌سپارد. پس از رفتن صاعد، پیرزنی مکار ماه‌شکر را شیفته‌ی جوانی می‌کند. شب هنگام، ماه‌شکر تصمیم می‌گیرد نزد معشوق برود. پیش از رفتن از طوطی‌ها راهنمایی می‌خواهد. طوطی ماده، با خواسته‌ی ماه‌شکر مخالفت می‌کند. ماه‌شکر او را می‌کشد. طوطی نر که زیرک است به ظاهر خود را موافق خواسته‌ی ماه‌شکر نشان می‌دهد اما هر شب برای ماه‌شکر قصه‌ای تعریف می‌کند که تا هنگام صبح ادامه می‌یابد؛ تا این که ماه‌شکر به خواب می‌رود و از رفتن باز می‌ماند. این قصه‌گویی تا پنجاه و دو شب ادامه می‌یابد و صاعد از سفر باز می‌گردد.

چندی بعد ضیاء نخشی (تألیف ۷۳۰ ق.)، از داستان پردازان و پارسی‌گویان هند، تحریر موفق‌تری فراهم آورد. داستان طوطی نامه‌ی ضیاء نخشی^۲ با اندک اختلاف همان روایت ثغری است. نام بازرگان مبارک، پسرش «میمون» و همسرش «خجسته» است. طوطی می‌تواند ده روز پیش از وقوع هر حادثه‌ای از آن باخبر شود. «میمون»، شارکی را همدم طوطی می‌کند. طوطی از «میمون» می‌خواهد برای تجارت سفر دریا پیش گیرد ولی همسرش وی را از این سفر خطرناک برحذر می‌دارد. «خجسته» از بام چشمش به شاهزاده می‌افتد و شاهزاده دل‌باخته‌ی او می‌شود و از وی می‌خواهد به قصر او برود. شارک او را از این کار نهی می‌کند. زن، شارک را می‌کشد. طوطی قصه‌گویی می‌کند. جز این دو، تحریرهای دیگری به زبان‌های هندی، سندی، اردو، ترکی و کردی در دست است.^۳

۱. سمرقندی، ظهیری، سندبادنامه، ص ۳۱-۳۴۵.

۲. نخشی، ضیاء، طوطی‌نامه، ص ۷-۱۳.

۳. مارزلف، اولریش، چهل طوطی: دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، ج ۱، ص ۶۱۶.

«قصه‌گویی در طوطی‌نامه، یادآور قصه‌گویی در «هزارویکشب» است، با این تفاوت که در هزارویکشب قصه‌های شهرزاد به هم مرتبطند و شهرزاد آن‌ها را به صورت دانه‌های تسبیح به هم اتصال داده تا خلیفه‌ی شیفته‌ی شنیدن، نتواند از فکر پایان ماجرا‌هایی یابد و شهرزاد نیز زندگی خویش را تداوم بخشد، لذا شب‌ها یکی پس از دیگر می‌آیند و قصه‌ی هزارویکشب ادامه می‌یابد. اما در «طوطی‌نامه» نوعی دیگری از نیاز آدمی به قصه و حکایت تجلی می‌یابد و «خجسته» هرشب برای چاره‌جویی جهت رسیدن به معشوق، به عشق دیگری مبتلا می‌گردد و آن شنیدن حکایت و داستانی تازه است از زبان طوطی. واقعیت امر این است که «خجسته» شیفته‌ی هنر داستان‌گویی و دل‌باخته‌ی دانستن رازهای سر به مهر است که طوطی هر شب گره‌هایی را باز می‌کند و اسراری را برای خجسته، همسر میمون، آشکار می‌سازد. وگرنه، وی می‌تواند بدون مشورت با طوطی پای از خانه بیرون نهد و دست به معشوق رساند. چگونه است که وی وصیت شوهر را در مشاوره با طوطی می‌پذیرد اما به خیانتی تن می‌دهد که خود و طوطی می‌دانند عملی زشت‌تر از ترک مشاورت با طوطی است.»^۱

کتاب دیگر در این موضوع بختیازنامه یا راحة الارواح است که به شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی (قرن ۶۷۰ق) منسوب است. این داستان منثور کهن فارسی، به صورت یک قصه‌ی اصلی و نه قصه‌ی فرعی است. قصه‌ی اصلی به این شرح است: پادشاهی عادل به نام آزادبخت، بر سرزمین نیمروز حکومت می‌کند. روزی آزادبخت دختر زیبای سپهسالار خود را که برای بررسی وضع کشور به سفر رفته است، نزد خود فرامی‌خواند. درشکارگاه میان راه، پادشاه عاشق دختر شده، بدون اطلاع سپهسالار با وی ازدواج می‌کند. سپهسالار کینه‌جو، سپاهیان و سران آن‌ها را با خود متحد کرده، به قصر شاه حمله می‌کند. شاه و همسرش از راه پنهانی می‌گریزند. بین راه، همسر شاه پسری به دنیا می‌آورد. آن دو، گوهری به بازوی او بسته او را رها می‌کنند و خود به کرمان می‌روند. شاه کرمان دشمنان وی را نابود می‌کند و او را به تخت خود باز می‌گرداند. آزان سو، سردسته‌ی عیاران پسر شاه را می‌یابد و او را به فرزندی قبول می‌کند و «خداداد» می‌نامد. از قضا، عیاران به کاروانی حمله می‌کنند و خداداد اسیر می‌شود. یکی از بازرگانان او را به فرزندی می‌پذیرد و به دست او هدیه‌ای برای شاه می‌فرستد. شاه پسر جوان را پسندیده، بختیار می‌نامد و خزانه‌داری خود را به وی می‌سپارد. وی به سرعت مدارج ترقی را می‌پیماید و حسادت ده وزیر شاه را برمی‌انگیزد. روزی بختیار از سر غفلت به سرای پادشاه می‌رود و بر تخت او می‌خوابد. شاه به وی و همسر خود بدگمان می‌شود و آن‌ها را به زندان می‌فرستد. وزیراعظم، ملکه را وامی‌دارد که همسر شاه به گناه خود اقرار کند. شاه دستور می‌دهد بختیار را به دار بیاویزند. بختیار، برای اثبات

۱. ابراهیم‌زاده گرجی، رمضان، «درآمدی بر طوطی‌نامه با جذابیت‌های امروزی»، کیهان فرهنگی، آبان ۱۳۸۴، شماره

بی‌گناهی خود به مدت ده روز، روزی یک داستان می‌گوید تا اعدامش را به تعویق اندازد؛ از آن سو هر روز یکی از ده وزیر می‌کوشد با داستانی دیگر شاه را به اعدام او وادارد. روز دهم، وقتی که طناب دار را به گردن وی آویخته‌اند، سردسته عیاران از راه می‌رسد و داستان یافتن او و گوهرگرانها را بازگو می‌کند. همسر شاه نیز پرده از مکر وزیر برمی‌گیرد. شاه، تاج پادشاهی بر سر فرزند خود می‌گذارد و وزیران را مجازات می‌کند.^۱

در میان آثار منظوم کلاسیک، الهی‌نامه‌ی عطار چنین شیوه‌ای دارد. شاه برای انصراف شش فرزندش از آرزوهای واهی، شش داستان نقل می‌کند.

کتاب بهار دانش از گروه اخیر و در مکر زنان است. نویسنده در زن ستیزی و بیان خصایص منفی زنان راه افراط پیش گرفته و زن را قابل نفرین دانسته است: «مگر آنجاست که سرشت زنان به ناراحتی مخمر تزویری برانگیخته و غدیری اندیشیده باشد و آتش در خانمان ناموس زده. «و آنان را نادان می‌داند:» از آنجا که استبداد و اصرار آیین زنان است و سرشت این طایفه با جهل و بی‌دانشی مخمر، اصلاً ازین آرزو نگذشت» جای دیگر می‌گوید: «سرشت این‌ها از کید و تزویر است.» «روز و شب نقل‌های غریب و حکایات عجیب در مذمت زنان و بی‌وفایی طایفه‌ی ناقصه‌ی نسوان در خدمت این تازه اورنگ‌پیرای کشور جنون بگذرانند، شاید که مداوات شیدایی‌اش را سودمند آید» و ده‌ها نظیر چنین جمله‌ها در کتاب دیده می‌شود.

شیوه‌ی روایی بهار دانش، نیز به سبک داستان‌سرایی هندی، داستان در داستان است، به هر مناسبتی داستانی نو آغاز می‌شود و گاه در میان آن نیز داستانی تازه مطرح می‌گردد. داستان اصلی، شرح عشق جهاندارشاه است که پس از سختی بسیار به وصال بهره‌وربانو می‌رسد و داستان‌های فرعی پیرامون این داستان اصلی شکل می‌گیرد. حکایات درونی داستان با هدف اخلاقی نگاشته شده که درونمایه‌ی اصلی تمامی قصه‌های فرعی بی‌وفایی و مکر زنان است. هفت ندیم شاه، هفت حکایت در بی‌وفایی زنان و مکر ایشان باز می‌گویند تا شاهزاده را از عشقش منصرف کنند. قصه‌ی هفتم هفت خلوت دارد که هر خلوت یک داستان است. پس از آن شارک چند حکایت نقل می‌کند. خلاصه‌ی داستان اصلی چنین است:

جهاندارشاه شاهزاده‌ی هندوستان، هنگام شکار، طوطی شیرین‌گفتاری را از جوانی می‌خرد و همنشین خود می‌کند. روزی طوطی با دیدن عشق‌بازی شاهزاده با کنیز وی، ملامت‌کنان به او می‌گوید: «چرا از عشق بهره‌وربانو دختر شاه مینوسواد غافل مانده‌ای و به این کنیز دل بسته‌ای؟» شاهزاده با شنیدن اوصاف بهره‌وربانو، عاشق او می‌شود و بی‌نظیر نقاش را برای کشیدن تصویر او به مینوسواد می‌فرستد.

۱. دقایقی مرورزی، محمدبن علی، راحة الارواح فی سرور المفراح یا بختیارنامه، ص ۴۹-۳۱۷.

بی‌نظیر در هیئت تاجری به باغ بهره‌وربانو می‌رود و پس از کشیدن تصویر او، نقش جهاندار را به وی نشان می‌دهد. بهره‌وربانو با دیدن جمال جهاندار، شیفته‌ی او می‌گردد. جهاندار نیز با مشاهده‌ی تصویر بهره‌وربانو مدهوش می‌شود و در بستر بیماری می‌افتد. طبیبان از مداوای او عاجز می‌شوند و پدر شاه‌زاده که از عاشق شدن فرزندش ملول و آزرده‌خاطر شده است، نزد وی می‌رود و سرانجام رأی دانایان بر آن قرار می‌گیرد، که هریک از ندیمان به نزد شاهزاده آیند و درین زمینه داستانی بسرایند. بدین ترتیب هفت ندیم شاه هفت حکایت در بی‌وفایی زنان و مکر ایشان بازمی‌گویند. اما این افسون‌ها شاه‌زاده‌ی جوان را از کاری که در پیش گرفته است باز نمی‌دارند. پادشاه پس از مشورت با بزرگان دربار بر آن می‌شود تا شخصی را با هدایای بسیار نزد همایون‌شاه پدر بهره‌وربانو بفرستد و در نامه‌ای بهره‌ور را برای جهاندار خواستگاری کند. همایون‌شاه در پاسخ به نامه‌ی پدر جهاندار نامه‌ای قهرآمیز می‌نویسد و درخواست او را رد می‌کند. جهاندار با شنیدن این خبر تخت سلطنت را رها کرده، به جانب دیار معشوق می‌شتابد. در میانه‌ی راه به یاری درویشی از رودخانه‌ای بزرگ عبور می‌کند و پرنده‌ای جهاندیده به نام شارک با شنیدن سرگذشت او حکایاتی در باب سختی عشق و خطرهای آن تعریف می‌کند. جهاندار شاه بی‌اعتنا به نصایح شارک به اتفاق طوطی به بارگاه همایون شاه در شهر مینوسواد می‌رود و خود را مشتاق به خدمت او نشان می‌دهد، اما همایون شاه او را اخراج می‌کند. جهاندار شاه اتفاقی با هرمز وزیرزاده‌ی پدر ملاقات می‌کند، چون خاکساران بر در باغ بهره‌وربانو می‌نشینند. طوطی با دیدن حال زار شاهزاده قصه‌هایی درباره‌ی عاشقانی تعریف می‌کند که سختی‌ها را در راه رسیدن به معشوق تحمل کرده‌اند، اما جهاندار مجنون‌وار در آتش عشق می‌سوزد. روزی بهره‌وربانو با دیدن جهاندار در حال ترانه‌خوانی، به یاد او می‌افتد و عشق خود را نزد دایه فاش می‌سازد. پادشاه با شنیدن این خبر از دایه و پس از مشورت با وزرا و بزرگان دربار مصلحت را در ازدواج ایشان می‌بیند و دستور می‌دهد پس از تعیین طالعی میمون برای ازدواج ایشان، اسباب بزم و طرب را مهیا سازند. جهاندار پس از ازدواج با بهره‌وربانو و هدیه دادن جواهرات به پدر او به جانب دیار خود بازمی‌گردد. در میان راه نزاع دو برادر را بر سر ارث پدری پایان می‌دهد و آن‌ها سرمایه‌ی خود را به او می‌بخشند. هرمز وزیرزاده که هواخواه بهره‌وربانو است، با اظهار دوستی به جهاندار به ایشان می‌پیوندد و هنگام شکار به جهاندار می‌گوید: «من با دانستن اسم اعظم قادر به نقل روح از کالبدی به کالبد دیگر هستم.» جهاندار فریب سخنان او را می‌خورد و با نقل روح در کالبد آهوئی جای می‌گیرد، اما هرمز او را رها می‌کند و می‌رود. در همین هنگام پدر جهاندار شاه با جمعی از امرا به استقبال او می‌آیند و هرمز را به جای جهاندار بر تخت سلطنت می‌نشانند. جهاندار دوباره در قالب شارکی درمی‌آید و جوانی را که به جرم بوسه زدن بر تصویر دختر وزیر در آینه، محاکمه می‌شود با حکم تازیانه زدن بر سایه او نجات می‌دهد. بهره‌وربانو با مشاهده‌ی دانایی شارک، او را از درویشی می‌گیرد و با شنیدن حقیقت از زبان شارک، از هرمز می‌خواهد که به قالب آهوئی درآید تا جهاندار به کالبد اصلی

خود بازگردد. سپس هرمز به دار مجازات آویخته می‌شود. مدتی بعد بهرام خان سپهسالار دولت به سودای سلطنت علیه جهاندار شورش می‌کند و بی‌اعتنا به نامه‌های نصیحت‌بار او در برابرش می‌ایستد. جهاندار نیز شجاعانه با بهرام می‌جنگد و با قتل او شورشیان را شکست می‌دهد. جهاندار با شنیدن آوازه‌ی نوازندگی دختر بهرام (غزال تاتاری)، او و مادرش را نزد خود فرامی‌خواند و از آوای چنگ او سرمست می‌گردد. بهره‌وربانو رنجیده‌خاطر از مصاحبت جهاندار با غزال تاتاری، قصر را ترک می‌کند و در صحرا خیمه می‌زند. جهاندار پس از نوشتن نامه‌ی عذرخواهی به صحرا می‌رود و با دیدن حال و گریان وصیت می‌کند و جان می‌سپارد. بهره‌وربانو نیز با لباس عروسی بر بالین یار جان می‌دهد.

بهار دانش و مؤلف آن

بهار دانش از افسانه‌های عامیانه و کهن هندی به زبان فارسی با درون‌مایه‌ی عشقی از عنایت‌الله کنبوه لاهوری (درگذشته ۱۰۲۸ یا ۱۰۸۸ ق.) است که در ۱۰۶۱ ق. به نام شاه جهان گورکانی (۱۹۶۸-۱۰۳۷ ق.) تألیف شده است. عنایت‌الله آل صالح کنبوه لاهوری در سال ۱۰۱۷ ق. م. ۱۶۰۸/ از پارسی‌نویسان معروف هند در سده‌ی یازدهم هجری در برهان‌پور (هند) چشم به جهان گشود و هم در آن شهر به کسب دانش‌های زمان پرداخت و در تربیت برادر کوچکش محمد صالح نیز کوشید و این هر دو برادر از عهد شباب به خدمات دیوانی اشتغال جستند. وی از اوایل زندگانی خود به دربار شاه‌جهان پادشاه «۱۰۶۸-۱۰۳۷ راه یافت. چندی بعد عنایت‌الله به دهلی انتقال یافت و در آنجا خانقاهی نزدیک مرقد قطب‌الدین بختیارکاکای بنا کرد و در آن به عبادت و ریاضت پرداخت و عزلت‌گزید تا در جمادی‌الاول سال ۱۰۸۲ ق. درگذشت.^۱ از پایان یکی از نسخه‌های بهار دانش که در دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود، این مطلب روشن می‌شود که او در قصبه‌ی روہون در نزدیکی لاهور زندگی می‌کرده و در سال ۱۰۸۸ ق. چشم از جهان بسته است.^۲

وی مورخ و نویسنده و شاعر بود. جز بهار دانش چند کتاب دیگر نیز دارد:

۱. تکلمه‌ی اکبرنامه‌ی شیخ‌ابوالفضل علمای است که در سال ۱۰۳۷ ق نگاهشته شده و حاوی وقایع چهار ساله‌ی دوره‌ی اکبری و اطلاعات سودمندی درباره‌ی عصیان و خروج جهانگیر بر پدرش اکبر، قتل خائنانه‌ی ابوالفضل علمای به تحریک جهانگیر، تعقیب و مجازات قاتلان ابوالفضل به فرمان اکبر، جنگ‌های دکن، بیماری و مرگ اکبر است. عنایت‌الله در نگارش این ذیل یا تکمله سعی داشت روش ابوالفضل علمای را دنبال کند. این تکمله به پیوست جلد سوم اکبرنامه در سال ۱۸۷۷ م در کلکته چاپ

۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۷۵۶.

۲. خاتون، ریحانه، ویژگی‌های ادبی بهار دانش، نامه انجمن، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۴، ص ۱۲۶-۱۴۱.

شد.

۲. تاریخ‌دلگشا، در تاریخ عمومی گورکانیان هند به ویژه ذکر پادشاهی شاه‌جهان و بعضی از رویدادهای اوایل عهد اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۸هـ) است. چند نسخه‌ی خطی از آن در دست است.
۳. گلشن عنایت، شامل نامه‌هایی است به دوستان و بزرگان عصر که برادرش در ۱۰۷۲ق جمع‌آوری و به نام اورنگ زیب کرده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی گنج بخش به شماره ۱۱۹۷ موجود است.
۴. شارک‌نامه، در حکمت آموزی است که نسخه‌ی آن در گنجینه‌ی شیرانی دانشگاه پنجاب به شماره ۲/۲۲۴۲ موجود است.

۴. دیباچه بر سواد اعظم ملّا منیر که نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی عمومی شرقی بانکپور به شماره ۸۷ است.^۱

از خانواده و فرزندان وی جز برادرش اطلّاعی نداریم. محمّد صالح کنبوه شاگرد و برادر کوچک عنایت الله، که دیباچه‌ای بر بهار دانش نوشته، از مورّخان و نثرنویسان معروف هند و پرورده‌ی او بود. از شرح حالش اطلّاع کافی در دست نیست. اثر مهم و اصلی او کتاب عمل صالح معروف به شاه‌جهان نامه است.^۲

عنایت الله، چنان‌که در دیباچه‌ی کتاب می‌نویسد، این داستان را از یک برهمن‌زاده به زبان هندی شنیده و خود نیز حکایت‌های تازه‌ای بر آن افزوده است؛ بنابراین اصل داستان به زبان سنسکریت بوده که وی آن را به زبان فارسی درآورده است. نویسنده به نام کتاب تصریح کرده است:

ناموس هزار بتگر است این	بتخانه‌ی هند را درست این
بستم به سخن نگار دانش	گل کرد ز من بهار دانش

کتاب دو مقدمه دارد؛ مقدمه‌ی نخست از برادرش، محمّد صالح کنبوه و مقدمه‌ی دوم از آن خود اوست. برادرش در مقدمه‌ی کتاب چنین گوید:

۱. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی، ج ۴ ص ۱۸۳۹.

۲. عمل صالح درباره‌ی شاه جهان نامه و عهد او و اوایل عهد جانشین اورنگ زیب عالمگیر به انضمام لاحقه‌ای در بیان حال رجال علم و ادب دوره‌ی شاه جهان است. محمّد صالح که خود گفته عمل صالح را در سال ۱۰۷۰ق. به پایان برده است ولی به یقین تا سال ۱۰۸۲ق که سال فوت برادر خود عنایت الله کنبوه را نوشته در آن تجدید نظرهایی کرده است. اثر مهم دیگر شیخ محمّد صالح مجموعه منشآت او است به نام بهار سخن در یک مقدمه و چهار بخش و خاتمه. این مجموعه به ترتیب شامل ستایش شاه جهان و شرحی درباره‌ی منشآت این کتاب و نامه‌هایی است که مؤلف از طرف پادشاهان و امیران وقت به پادشاهان ایران و توران نوشته و بعضی دیگر نامه‌های نویسنده است به بعضی از رجال معاصر خویش. مهم‌ترین قسمت این مجموعه، نامه‌هایی است که محمّد صالح به هم عهدان معروفش مانند ملا منیر لاهوری، عنایت الله لاهوری، عبدالله قادری نگاشته است و نیز بخش دیگر آن منشآت مصنوعی است در موضوع‌های گوناگون که آخرین آن‌ها توصیف‌هایی است از شاه جهان‌آباد، اگرا، کشمیر و دیگر شهرها و ناحیت‌های هند و همچنین است مقدمه‌ی محمّد صالح بر سومین جلد پادشاه نامه و مقدمه بر بهار دانش.

«اکنون که قلم فیض اکتساب به برکت این ذکر دل‌نشین و بیان متین مانند نیشکر به راست مزگی علم گردیده و به یمن دست‌آویز این ستایش‌اندیشه تا بسان تیر چرخ انگشت‌نمای اهل رقم‌گشته، بر آن سر است که به تحریر دیباچه‌ی این سواد اعظم قبول و اقبال که خرد معنی‌پرور به بهار دانش موسومش ساخته و در آغاز سال هزار و شصت و یک هجری صورت ترتیب پذیرفته، آوازه‌ی سخن تازه را آویزه‌ی گوش روزگار سازد.»

پس از دو مقدمه‌ی بسیار متکلفانه، کتاب شامل چندین باب در موضوعات اخلاقی گوناگون می‌شود. فصل‌بندی‌های آن براساس حکایت‌های ویژه‌ی هر موضوع ترتیب یافته است. نویسنده ازین حیث از گلستان متأثر بوده است. همچنین تا اندازه‌ای از سبک نثر عیار‌دانش پیروی کرده است. عیار‌دانش تحریری تازه و ساده از انوارسپیلی ملّا‌حسین واعظ کاشفی و نوشته‌ی ابوالفضل‌بن مبارک‌شاه برادر فیضی است. «نگار دانش» ساده شده و خلاصه‌ی عیار دانش است. کنبوه در نثر از این کتاب تاثیر پذیرفته والا به لحاظ داستانی افسانه‌های کتاب هیچ‌گونه شباهتی به داستان‌های کلیله و دمنه و انوارسپیلی ندارد. بعدها کتابی با نام «طراز دانش» از غلام متخلص به صابر نوشته شد که این کتاب هم هیچ شباهتی مضمونی یا موضوعی با بهار دانش ندارد.

قصه‌ها در قالب افسانه است؛ زیرا حاوی سرگذشت یا رویدادی خیالی و اغراق‌آمیز از زندگی انسان‌ها و وجود موجودات وهمی چون دیو، پری، غول و اژدهاست که با رمز و رازها و گاه مقاصدی اخلاقی توأم است و نگارش آن بیشتر به قصد سرگرمی و تفریح خوانندگان انجام می‌گیرد. داستان‌های کتاب از لحاظ زیبایی در یک سطح نیستند؛ بعضی از آن‌ها بسیار جالب توجه، دل‌نشین، عجیب و بعضی دیگر ضعیف و رکیک و عاری از مضمون و محتوای دلکش و گیراست.

محیط هندوستان با تمام خصوصیت‌های خود درین داستان‌ها تأثیر کرده است. هوای گرم و مه‌آلود، درویشان و مرتاضان، بوزینگان، ماران عینکی و کفچه‌ماران زهرآگین، طوطی‌ها و مرغان رنگارنگ، فکر حلول و تناسخ و خیال‌بافی‌های عجیبی که از دیرباز درین سرزمین عجیب و سحرآمیز رواج داشته، تمام درین مجموعه‌ی داستان انعکاس یافته و آنرا آینه‌ای تمام‌نما از طرز فکر و روش زندگانی مردم هندوستان ساخته است. گاه نیز در مطاوی داستان‌ها به برهمنان و زندگانی آنان و کتاب مقدس هندوان ودا(که در این کتاب «بید» نامیده شده) اشاراتی رفته است.^۱

در اصالت داستان‌های بهار‌دانش، هیچ‌گونه تردیدی نمی‌توان رواداشت. با جست‌وجو در مأخذ داستان‌های بهار دانش درمی‌یابیم: اگرچه برخی بن‌مایه‌های تکراری در آن دیده می‌شود؛ داستان‌ها در ادب فارسی سابق ندارد و نتوانستیم مشابهی برای داستان‌ها بیابیم. نویسنده‌ی فرانسوی «الف‌النهار»،

پتیس دولاکرا (Petis Delacroix) که مدعی بود نسخه‌ی فارسی آنرا از درویشی ایرانی گرفته، چند داستان از بهاردانش اقتباس کرده است؛ داستان شخصی که می‌توانست روح خود را از قالبی به قالب دیگر (حتی قالب جانوران و پرندگان) انتقال دهد، و نیرنگی که ازین راه با شاهزاده باخت، داستان مردی که جعبه‌ای به دست آورد و به مدد آن به سر آسمان پرواز کرد، داستان دلق و متکا و کشتی و نعلین چوبین سحرآمیز، تمام یا به‌عین یا به‌مختصر تغییری ازین کتاب در الف‌النهار راه یافته است. نیز داستان دیوی که به صورت پیر درآمده و آدمیان را به شکل گوسفندان کرده و هر روز یکی از آن‌ها را می‌کشد و می‌خورد و رهایی یافتن قهرمان داستان از چنگ او و کشتن دیو ازین کتاب به داستان سلیم جوهری و چهل طوطی راه یافته است.^۱

بهار دانش در هندوستان و در نزد فارسی‌خوانان هند شهرت و محبوبیت فراوان دارد و جزء کتاب‌های درجه‌ی اول آن دیار است که مردم فارسی‌دان هند این کتاب را با شوق و رغبت بسیار می‌خوانند. در شبه قاره این کتاب جزو کتاب‌های درسی مکتب‌خانه‌ها محسوب می‌شود و همانند گلستان و بوستان و یوسف و زلیخای جامی و اسکندرنامه‌ی نظامی خوانده می‌شده است.^۲

از عبارتی که کاتب نسخه‌ی مجلس در خاتمه‌ی کتاب نوشته، معلوم می‌شود کتاب سرمشق منشیان و نویسندگان و دبیران آن دیار بوده است: هر لفظش سرمایه‌ی فن منشیگری و هر فقره‌اش دستور مدعانویسی و مطلب نگار است.

برای آن چندین شرح نوشته شده است؛ از جمله شرح بهاردانش نوشته عنایت عبدالباقی^۳ که در سال ۱۶۰۱ق تألیف کرد. همچنین نظام الدین فرهنگ لغات بهار دانش را نگاشت.^۴ فرهنگ بهار دانش نوشته‌ی بدرالدین انصاری^۵ محموداللغات؛ فرهنگ بهار دانش نوشته محمدبن شیخ عبدالواحد بن قاضی شمس الدین.^۶ حاشیه‌ی بهار دانش ۱۲۹۳ق. مطبع حیدری و حاشیه‌ی بهار دانش مطبع قیومی. شاعری به نام حسن علی عزت بهار دانش را در سال ۱۹۲/۱۷۷۸م زمان تیپو سلطان، پادشاه میسور (۱۲۱۳-۱۹۷ق) در بحر هزج به نظم کشید و به نام وی کرد.^۷ شاعری متخلص به عاشق داستان‌های کتاب را به نام بهارستان در ۱۲۱۸ق به نظم کشید که نسخه‌ی آن به شماره ۸۹۱۰۵۵۱۳ در دانشگاه لکنهو موجود است. خلاصه و ساده شده کتاب توسط بدرالدین بن حسن خالق بن مولوی غلام محی الدین آتشی سرهندی با نام عطر دانش انجام پذیرفت که نسخه خطی آن در کتابخانه‌ی دانشگاه

۱. همان، ص ۵۶۰. ۲. فهرست خطی دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۲۵

۳. فهرست مشترک ج ۶: ص ۱۰۲۲، کراچی، همدرد، ش ۲۵۹

۴. منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۶/ص ۱۰۲۲

۵. نوشاهی، سیدعارف، فهرست نسخه‌های خطی موزه ملی پاکستان-کراچی، ج ۳۰/ص ۲۴۷-۱۹۵۷.

۶. منزوی، احمد، فهرست‌واره‌ی کتاب‌های خطی، ج ۱/ص ۴۳۰۹ همان، به شماره‌ی ۱۱۷۵-۱۹۶۱.

۷. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/ص ۱۷۵۶ و ربو، ج ۲/ص ۷۶۵.

هندو بنارس به شماره ۱۸۵۲/۱۰ انجام پذیرفت. همچنین سید امداد حسین خلاصه‌ی بهار دانش را به نثر روان نوشت که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی دانشگاه هندو بنارس به شماره ۱۱/۵۲ وجود دارد. دیپیک رای خلاصه‌ای از کتاب را به سال ۱۷۱۱ق فراهم آورد و به شاه یدالله حسینی تقدیم کرد.^۱

تاکنون این کتاب چندین بار به صورت سنگی در هند به طبع رسیده است (ر.ک: نسخه‌ها). از جمله قدیم‌ترین چاپ آن با اسکندرنامه در ۱۸۰۹م. در کلکته و چاپ معتبر دیگر آن به همت منشی نولکشو، در کانپور به سال ۱۸۶۹م. و در ۴۳۹ صفحه به چاپ رسید.^۲ نسخه‌های خطی، منتخب و ترجمه‌های اردوی فراوانی (حدود ۳۰۰ نسخه) از آن باقی مانده است.^۳ کتاب به زبان‌های اروپایی نیز چاپ شده است.^۴ کلنل الکساندر رُبو تعدادی از داستان‌های بهار دانش را به انگلیسی ترجمه و با نام حکایات عنایت الله به سال ۱۲۸۵ق/۱۷۹۹م در لندن چاپ کرد. یک سال بعد جاناناتان اسکات، کتاب را به انگلیسی ترجمه و به سال ۱۲۱۴ق/۱۷۹۹م چاپ کرد. هانتمن در سال ۱۸۰۲م. آن را به آلمانی بازگرداند و در لایپزیک به چاپ رساند. در ایران نیز در نزد منشیان متصنّف و متکلف دوره‌ی قاجار سخت مطلوب و مرغوب بود، تا بدان‌جا که با وجود چاپ‌های مکرر آن، بسیاری از منشیان آن را به خطّ خویش نوشته و با خود داشتند.

کتاب، ما را با بخشی از فرهنگ، آیین و رسوم مردم هند آشنا می‌کند. در لابلای متن به نکاتی می‌توان رسید که حاوی اندیشه‌های مؤلف است. او مردم را به منزله رمه معرفی نموده و شاهان را چوپان این رمه خطاب می‌کند: «به مقتضای نابخردی عنان رتق و فتق جهانبانی که کنایت است از شبانی کافه‌ی انام و پاسبانی خاص و عام به قبضه اقتدار وزیر سپرده بود.» در هر جا که بتواند از هندوستان تعریف نموده در وصف آن اشعاری را نوشته آن را به عنوان کشوری جنت نشان و مینو نهاد معرفی می‌کند.

نشر کتاب

سبک نگارش بهار دانش متکلف و مصنوع است و نویسنده در آن بیشتر به آرایش الفاظ و عبارات توجه داشته است. هدف اولیه‌ی نویسنده صنعتگری و آرایش‌های کلامی است تا داستان‌نویسی. در میان انواع نثر فارسی باید از گونه‌ای از نثر یاد کرد با عنوان نثر فارسی در هند. فضلا و علمای هندی؛ به خصوص در مقابل منشیان و نویسندگان ایرانی، می‌کوشیده‌اند در متون تاریخی، ادبی و مکاتیب خود

۱. منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ۱۰۰۹/۶، ایوانف، ۷۸۱

۲. مشار، خان بابا، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۱، ص ۸۰۳

۳. ر.ک: منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۶، ص ۱۰۰۷ و منزوی، احمد، فهرست

نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، ص ۳۵۳۳ و منزوی، احمد، فهرست‌تواری کتاب‌های خطی، ج ۱، ص ۲۹۳

۴. ر.ک: آته، کارل هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۲۶.

اظهار فضل کنند و کمتر در پی بیان مطلبی بودند که باید بنویسند. ملک‌الشعرا بهار درباره‌ی سبک نثر فارسی در هند در دوران تیموریان می‌نویسد: «سبک نثر فارسی در هند حالت مصنوع و منشیانه پیدا کرده که در آن بازی با کلمات و عبارت‌پردازی و گزافه‌گویی رواج کامل داشت.»^۱

«کتاب اطناب‌های ملال‌خیز و عبارت‌پردازی‌های خنک از نوع هندی و حشوهای بی‌شمار دارد. نثر فارسی - هندی کتاب دارای نوعی پیچیدگی و ابهام است و نزد فارسی زبان‌ها نامأنوس و غریب می‌نماید. نثر کتاب در مجموع یک‌دست نیست. هر جا که مؤلف مجالی برای هنرنمایی می‌یابد و توصیفی یا نامه‌ای در میان است، نثر به منتهای تصنع و تکلف می‌رسد اما انشای متن قصه‌ها ساده‌تر می‌شود.»^۲ به اعتقاد محبوب^۳ بهار دانش به دلیل سبک و شیوه‌ی نگارش، جزو داستان‌های عامیانه به حساب نمی‌آید اما مضمون داستان‌ها عامیانه است: «به‌طور قطع برای کسی که بخواهد بهار دانش را جزء داستان‌های عامیانه‌ی فارسی به شمار آورد، نخست بار قدری تأمل و تردید رخ می‌دهد؛ زیرا این کتاب، با انشای متکلف، سجع‌ها و تجنیس‌ها و موازنه‌ها و دیگر صناعات‌های لفظی که در نگاشتن آن مراعات شده، و شعرهای جالبی که از شعرای بزرگ ایران و هندوستان برای آراستن آن به استشهداد آمده است، دست‌کم از لحاظ سبک نگارش و نوع انشا، نمی‌تواند داستان عامیانه باشد و در جزء این‌گونه داستان‌ها شمرده شود.» وی بهار دانش را فصل مشترک داستان‌های عامیانه و ادبی می‌داند.

ویژگی‌های نثر کتاب را در دو بخش بررسی می‌کنیم:

۱. ویژگی‌های زبانی

۱-۱ جمله‌ها

در جمله‌ها اطناب به کار رفته است؛ چنان‌که گاه مصنف آرایش کلام را بیش از معنی در نظر داشته است. جمله‌ای در کتاب نیست که به تشبیه و استعاره و کنایه‌ای آراسته نشده باشد. در آثار مشابه تنها دیباچه متکلف است و متن داستان‌ها رو به سادگی دارد اما در این کتاب کمتر جمله‌ی ساده‌ای می‌توان یافت. برای نمونه نویسنده در عبارت طولانی زیر می‌خواهد بگوید: چون جهاندار از زبان طوطی وصف جمال معشوق را شنید، نادیده عاشق او شد. برای حصول یقین از نقاشی چیره دست خواست تا تصویر او را بکشد.

«چون جهاندار سلطان از زبان ندرت بیان طوطی کیفیت حُسن و جمال آن تندر و کھسار دلبری بشنید و دلش نادیده اسیر طره‌ی تابدار آن پری دیدار شد و طایر عشق آن شاهد حجله‌ی دلبری بر شاخسار خاطرش آشیانه‌ی گزیده؛ به جهت رفع گمان و حصول یقین مصوری سحرنگار جادو قلم بی‌نظیر نام را که

۱. بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶

۲. رک: خاتون، ریحانه، ویژگی‌های ادبی بهار دانش، نامه انجمن، زمستان ۱۳۸۰، شماره ۴، ۱۲۶-۱۴۱.

۳. محبوب، محمدجعفر، داستان‌های عامیانه فارسی، ص ۵۵۴

به مددکاری قلم اعجاز رقم صورت ریع مسکون و اشکال کوه و هامون بر بزرگی سمن چنان نقش بستی که پیک نظر ناظر از معاینه اش بی رنج و تردد سیر هفت اقلیم نمودی و تماشای حُسن و قبح بلاد گیتی و آبادی و خرابی جهان را چون خیال در آینه مشاهده کردی و در پوست پسته مجلس شکار و هیکل پیلان کوه تمثال و لشکری گران و انبوه مبارزان و صفوف گردان و وسعت میدان به آیینی ظاهر ساختی که تردد رستم دلان و حمله‌ی دلاوران بر یکدگر و محاربه و ضرب آن‌ها و تفرقه‌ی شجاع از جَبان بیننده را به رأی العین در نظر جلوه می‌کرد. زمانه در زیر این نیلی سایبان زرنگار چنان مصور جادو قلم سحرکار به دیده‌ی تصور و چشم خیال ندیده و روزگار کهن برین نطع صندل‌گون چون او استاد چابک دست معجزنگار نشنیده. از اعجاز خامه‌ی ندرت طرازش طایر تصویر چون مرغ چمن مستعد بانگ و صفر بودی و به یاوری قلم سحرپردازش پیکر تحریر به رنگ ریاحین گلشن قابل نشو و نما برآمدی. بی‌غائله‌ی تکلف اگر در زمانه اش مانی از تنگ‌نگار بر صفحه‌ی هستی، نقش وجود می‌داشتی بر گرد هر نقطه‌ی نوک‌ریز خامه‌ی سحرنگار آن جادو آفرین پرگاروار به پای سر چرخ می‌زدی و دبیر ارادت در دیوان کاینات، منشور رسامی و رقم استادی به نام آن جادو نگار ثبت گردانیدی و در ذات آن مقتدای رسامان سحرپرداز، نیروی کلک قدرت طراز حکمت بالغه‌ی صانع بی‌آلت بر دیده‌ی کامل عیار عیان گشته.

این اطناب نتیجه‌ی آوردن جمله‌ها و عبارات و ترکیبات مترادف و توصیف‌های متوالی و مکرراست. جمله‌ها بیشتر با او عطف و دیگر حروف عطف چون «چنان‌چه» به هم پیوند می‌خورند: دابه اصلاً از بس بزرگی احساس نکرده از آب گذشت و رو به جزیره نهاد و زن به آهستگی از بالای دمش برآمده و پاس مراتب حزم نموده، ساعتی توقف ورزید.

کاربرد جمله و جمله‌واره‌هایی که در حکم گزاره‌های قالبی هستند: آورده‌اند که، القَصه

باده‌نوشان مصطبه حقایق ریحی طرب‌انگیز این حکایت چنان به ساغر بیان پیموده‌اند.

طلسم گشایان گنج اسرار و رازشناسان پرده اسمار این رقم تازه را از جریده کهن روزگار استنباط کرده،

بدین نمط بر صفحه بیان ثبت نموده‌اند که ...

بر ضمیر مهر نشان و خاطر صبح توامان چمن پیرایان باغ فضل و هنر و سخن پرورانوالا

گوهر پوشیده نماند که ...

مشاطگان عرایس آثار و نگارندگان نفایس اخبار، زیبا عروس این حکایت بدیع را به غازه‌ی صدق

آراسته در محالی استحسان چنان جلوه‌پرداز بیان ساخته‌اند که ...

۲-۱ افعال

استفاده از افعال کنایی: گرد از روی کار شکافتن، نمک ریختن، بر کرسی نهادن/ نشان دادن، پیشانی به

سرکه اندودن: اخم کردن، گشاده پیشانی، اسب گران رکاب، پهلو تهی کردن، دو اسبه تاختن: با سرعت

تاختن، در جوال شدن: فریب و دغا خوردن، مار در آستین پروردن، فتنه در زیر سر پنهان بودن، باد به

مشت پیمودن، مهتاب به گز پیمودن: کار بیهوده کردن، انگشت نما شدن، ماه به کتان پیچیدن: کار بیهوده کردن، خورشید به گل اندودن: پنهان کردن امری آشکار، گاو در خرمن کردن، از آغوش پیراهن به در رفتن، پای بر سنگ آمدن، هفت پرگار زنگاری: کنایه از هفت آسمان، کلاه انداختن: شاد شدن و شوق کردن، سیه گلیم، پاتابه گشادن: از سفر آمدن و اقامت کردن، ناخن به دل زدن، نعل واژگونه (بازگونه) بستن، در لوزینه سیر قرار دادن، بخیه از روی کار برافتد: فاش شدن کار، نان گریه به تیر دوختن: کنایه از نهایت افلاس، راز را به روز انداخت، رنگ بر رو شکستن.

استفاده از وجه وصفی: القَصَّه مَهْرَصَنْدَوْقِچَه را برداشته، شبیه جهاندارشاه که خود به قلم اعجاز رقم نبشته بود، برآورده به دست بهروربانو داد.

کاربرد افعال پیشوندی: برآسود، برآمد، فراپیش، فرارفت، فرانشست، فرو مگسل. استفاده از افعال آغازی: نبض دلش از حرارت شوق چون ماهی بدون آب طپیدن گرفت و رایحه‌ی محبت به مشام جان فایز شدن گرفت.

کاربرد فعل‌های خاص: کرده نشد به جای نمی‌کرد: بی‌حضور یکدیگر دست به طعام دراز کرده نشده. «ب» بر سر افعال: از فرط بی‌طاقتی در زیر سایه‌ی درختی بیفتاد. این را بگفت و خود را به حفظ الهی سپرد.

«ی» استمراری: جوان علی‌الدوام به صحرا رفتی و صید آوردی و از گوشت نخجیر نقلی و کبابی به کار بردی.

۳-۱. اسامی و واژگان

کاربرد واژگان غیر متعارف: ساخت صیغه تجید از تجدید، متجدد (جمع کردن لشکر) از جند، ایفای از وفا، ملتفی، متحتم، اندمال، اولکان، الکی: به معنی زمین و ملک، نصفشش، منکسب، چبوتره. کاربرد واژگان عربی نامانوس: انزواج: جفت‌گزینی، تذلل: فروتنی و خواری، عَرَاف: معرفی کردن، تبعدی و عنف، انسلاّب، مغنیت، مکوکب: ستاره، آساری: جمع اسیر، استرخاص: طلب رخصت کردن، متکاثره، تانس، نوایر، استکانت، استضلال، انفرار، انخلال، تعند، اخشح/آخشیج، شوایق، تنشیط: نشاط، غوایت، پان‌گرفت: رخصت گرفت، تخالج.

کاربرد واژه‌های هندی: تریان: زن، رای: راجه، سداپهل: نام درختی، چوری: دست برنجن و انگو. واژه‌های ترکی: قرق: نگهبان، چاق: سطر، چولستان: دشت، کوزَگه: نقاره، شلاق: تازیانه. جمع‌های غیرمتعارف: مهمام جمع مهم، شواغل جمع شغل، فدویان جمع فدایی به جای فداییان، ذلات جمع ذلت، دکاکین جمع دکان، مفاجره جمع فجور، اعاجیب جمع أعجوبه، مریض جمع مرض، نهار جمع نهر، خلیل جمع خلل، مقالید جمع مقلد به معنی کلید، تقاویم جمع تقویم، اعاجیب جمع عجایب

جمع غیر معمول با «ان»: آهو یان، مفتقران، حیوانان، میمونان، شمعان، عقلان.

کاربرد مصادر جعلی: طایریت، اسباب مغنیت.

ممال کردن کلمات: جهیز/جهاز، مهمیز/ مهماز.

کاربرد کلمه‌های معرّب: صولجان: معرب چوگان، جوهر: معرب گوهر، فتن: معرب بتن و غیره.

۴-۱. حروف

کاربرد همزمان دو حرف ربط که تا: پس بفرمود که تا به طناب مستحکم دست و پایش را قایم بستند.

کاربرد «مر» (مفعول با دو حرف اضافه): مر او را دعا و خدا را شکر خواندم.

«را»ی فک اضافه: تورا بر من حق عظیم و احسان جسیم ثابت گشته.

«را» به معنی از: پادشاه را استماع این حکایت پر شکایت دریای غضب به جوش آمد.

«را» به معنی به: خدا را یک شب کلبه‌ی احزان مرا منورکن.

استفاده از کاف تصغیر: فراترک

افزودن «ن» به پایان برخی کلمات: آنها / آنهان، اینها / اینهان، شما / شماان، بانو / بانون، زانو / زانون،

دشت پیمای / دشت پیمان، آرامگاه / آرامگان.

۵-۱. قیود

استفاده از قیده‌های زمان زیاد مثل «فی الفور»، «الحال»، «فی الحال»: فی الحال برخاست و رخت از زیر

زمین برآورده پیش پری گذاشت.

قید سازی با تنوین: حالیاً به جای درحالی.

۲. ویژگی‌های ادبی

۱-۲ تشبیه: به خدایی که مرغ دل را بر آتش عشق کباب ساخته.

۲-۲ استعاره: آن گوهر دریای عظمت و بختیاری، به اسم سامی جهاندار سلطان موسوم گشت.

۲-۳ کنایه: جامه بر تن دریدن: کنایه از بی قرار بودن. پهلو کوب: برابری‌کننده. سپر انداختن: عاجز و

زیبون شدن. به هر گوشه گل: رخسارها. دهل دریدن: کنایه از رسوا کردن. آبای علوی: کنایه از افلاک و

سیارگان. کسوت کافوری: لباس سفید. سیما خانه: کنایه از دنیا.

۲-۴ مجاز: وقع: جای بلند و مجازاً اعتبار و عزّت. مزامیر: جمع مزمار، تار و مجازاً نواختن ساز.

مناط: جای آویختن و مجازاً به معنی مطلب و مقصد. بطلانه: آستر قبا و به معنی اندرون شکم و

سینه و مجازاً اراده باطن. ارزانی: افزونی و مجازاً دادن. مساهلت: آسان گرفتن و مجازاً سستی کردن.

نشاء: آفریدن و مجازاً جهان و عالم. رقت: نرم‌دلی و مجازاً گریه. مطرّا: تازه و تازگی و مجازاً مصفا و

آبدار.

۲-۵ سجع: انواع سجع به فراوانی در کتاب دیده می‌شود. نویسنده گاه برای سجع‌سازی به واژه‌سازی روی می‌آورد:

صاف این تخم میناگون سراسر دُرد است و دَوای این دار بوقلمونی سر به سر دُرد.
از ممر غفلت مخدرات سرداقت خلافت، تنها به حجره در صندوقی را دید مقفل و کنیزی بر آن موکل

الف: سجع متوازن: «طایر عشق آن شاهد حجله دلبری بر شاخسار به خاطرش آشیانه‌گزید.»

ب: سجع متوازی: طلسم‌گشایان گنج اسرار و رازشناسان پرده اسرار

۲-۶ جناس. مروق گلگون که گلگونه بخش روی نشاط است در بلبه‌ی آرزومندی به صغیر قلقل برکشیده چون بلبل بر شاخ مینا نشسته. گرگ بیشه پیشه‌ی شبان‌گزیده.

۲-۷ مبالغه: در لحد آه آتشین بر آوردن، بعد از مرگ هم از آه خالی شدن (مبالغه در غمگینی) از شنیدن آن نوحه سنگ خون می‌گریست. (مبالغه دردناکی)

۲-۸ طنز: خاتون پنجمین که ابلیس از مکانش لا حول می‌خواند.

بود عفرتی از دهن تا پای	آفریده ز خشم‌های خدای
خرس پشمی گراز دندان‌ی	که ازدها کس ندیده چندان‌ی
پشت قوسی و روی خرچنگی	بوی گندش هزار فرسنگی
ببینی‌اش چون تنور خشت پزان	دهنی چون تغار رنگ‌رزان

۲-۱۹ بهام تناسب: نخست باید که پرگار وارگرد نقطه‌ی آمال برآیند و صلاح و فساد آن را در پله تعقل سنجیده آنگاه شاهین توجّه را در هوای استعجال به پرواز آرند.

بی‌آن که راز از پرده بیرون افکند برخلاف عشاق راه عراق بل حجاز پیش گیرد. (عشاق و عراق و حجاز نام پرده‌های موسیقی)

۲-۱۰ مراعات نظیر: از بس که چمن چمن گل سوری و صد برگ معنی و نسرتین و نسترن فیض درین روضه‌ی دلگشای شکفته به بهار دانش موسوم گردانیده

۲-۱۱ استشهدا به آیات، احادیث و اشعار:

نثر کتاب با شواهد بسیار از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و امثال عربی و فارسی و شعرهای معروف فارسی، خاصه شعرهای شاعران نامدار طراز اوّل مانند حافظ، سعدی و نظامی و دیگران آراسته است.

برین واقعه وقوف یافته باز از هر طرف فراز آمدند و به شکر منعم حقیقی که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی / به مقتضای کلام کریمه‌انّ مع العسر یسرا، دنبال هر عسر یسری است و در پس هر قبض بسطی، پس بی‌شائبه ریب و غائله شک، انجام رنج راحت است و آغاز راحت رنج، مصرع: مقام

عیش میسر نمی‌شود بی‌رنج»

درج و تضمین امثال و اشعار فارسی در نثر بهار دانش بیشتر برای تکمیل معناست: اگرچه سایر مواد شادمانی سرانجام یافته و مجلس اقبال به کمال میمنت و نشاط انعقاد پذیرفته، اما بی‌وجود گرامی تو نوری ندارد و سایر خواتین مشتاق لقای فرخنده‌ات بوده، انتظار مقدم شریف می‌بردند:

باده و مطرب و گل جمله مهیاست ولی عیش بی‌یار مهیا نشود یار کجاست
اشعار در ابتدا، میانه و آخر هر باب و داستان می‌آید. مؤلف علاوه بر اشعار خود از شعرای دیگر مانند سعدی، حافظ، فردوسی، آصفی هروی، عنصری، محمد افضل سرخوش، امیر خسرو و دیگران هم استفاده کرده است. چنانکه معلوم است عنایت الله هم نثر نویس و هم شاعر بوده. تعداد اشعار در جای جای کتاب متفاوت است. در جایی فقط یک بیت آمده و در جای دیگر مصراع یا رباعی یا قصیده یا چند شعر. این اشعار به نثر بهار دانش رونق بخشیده است. زبان اشعار نسبت به نثر آسان و زود فهم است:

نمانده آرزویسی در دل او
فلک در خیلش از جوزا کمر بند

همه اسباب شاهی حاصل او
ظفر با بند تیغش سخت پیوند

بن‌مایه‌های قصه‌های بهار دانش

«بن‌مایه» یا موتیو (motif/ motive) در ادبیات، عبارت است از درون‌مایه، تصویر خیال، اندیشه، عمل، موضوع، وضعیت و موقعیت، صحنه، فضا و رنگ یا کلمه و عبارتی است که در اثر ادبی واحد یا آثار ادبی مختلف تکرار می‌شود.^۱ «در داستان پریان، این بن‌مایه می‌تواند اشخاص و حیوانات مانند اسب، جادوگر یا شاهزاده باشند و یا رخدادهایی نظیر، دزدیده شدن شاهزاده خانم توسط جادوگر و نجات وی توسط قهرمان - شاهزاده که تقریباً در تمامی این‌گونه داستان‌ها تکرار می‌شود.»^۲

بن‌مایه‌های داستان‌های عامیانه را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد: اشخاص (درویش، دایه، قاضی، شحنه، عاشق، معشوق، پادشاه، وزیر) حیوانات: (شیر، روباه، مار، ماهی، آهو، گرگ، طوطی) عناصر طبیعی، اساطیری، افسانه‌ای: (درخت، باد، طوفان، دریا، خورشید، کوه، غار، گل، چاه، قاف، سیمرغ، گاو، عنقا، غول، نسناس، اژدها، دیو، پری، جن، دیوپای، عفریت، اهریمن) اشیای جادویی، نمادین، متبرک: (صندوقچه، انگشتری، زهر، کاسه‌ی زرین، کاغذ سبز، آب دهان، تار مو، آینه، تابوت) مفاهیم و

۱. داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ذیل (بن‌مایه) و میرصادقی، جمال، عناصر داستان، صص ۴۸-۴۷.

۲. مقدادی، بهرام، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، صص ۲۸۱.

موضوعات: (بی‌مرگی، بی‌فرزندی، بی‌هوشی، بیماری) حوادث معمول: (سفر کردن، دزدی کردن، حبس نمودن، وصیت کردن، تسلیم شدن) و غیر معمول: (طی‌الارض، اشراف بر ضمیر دیگران، شفا دادن بیمار، تبدیل ماهیت اجسام، گذشتن از دریا، زنده کردن مرده، مرگ ناگهانی، ارتباط با عالم ارواح) مکان‌های عام و خاص: (گورستان، خانقاه، غار، مسجد، دریا، کوه، مشرق، مغرب، جزیره، کوه قاف، هندوستان، چین، روم، جابلسا، جابلقا، ظلمات، مشرق، مغرب)

بن‌مایه، کارکردهای متفاوتی دارد؛ از جمله می‌توان به چهار نقش «عنصر داستان‌ساز»، «عنصر آغازگر»، «عنصر مکمل» و «عنصر پایان‌بخش» اشاره کرد.^۱ از آنجا که قصه‌ها به حوزه‌ی ادبیات عامیانه مربوطند و راویان و ناقلان و مخاطبان آن‌ها از طبقات مختلف جامعه هستند، تنوع بن‌مایه‌ها در قصه‌ها فراوان است و انواع بن‌مایه‌های آیینی، دینی، اسطوره‌ای، عاشقانه و حماسی در قصه‌ها دیده می‌شود. اولین بار آرنه/تامپسون فهرستی از بن‌مایه‌های قصه‌ها را جمع‌آوری کرده که به فارسی ترجمه نشده است.^۲

مکر زنان: موضوع داستان اصلی و عمده‌ترین داستان‌های فرعی بهار دانش را داستان‌های مکر زنان تشکیل می‌دهد. مکر زنان عنوان گروهی از قصه‌های عامیانه است که نویسنده تمامی ماجراهای داستانی را بر مبنای خیانت پیشگی، بی‌وفایی و چاره‌اندیشی زنان در مسائل عاطفی و عشقی با زمینه‌های عیاری و طراری و دزدی پیش می‌برد. مشهورترین آنان «دلیله‌ی محتاله در هزار و یک شب» است. دلیله، قهرمان داستان، زنی محتال (حیله‌گر و دوراندیش) است.^۳ زنان مکار الزاماً منفی و شرور نیستند، بلکه وجه مشترک آنان هوشمندی، تدبیر و شناسایی نقطه ضعف دیگران و بهره‌گیری مناسب از آن‌هاست. در این داستان‌ها زنان به شیوه‌های گوناگون مردان خود را فریب می‌دهند تا با مردان دیگر رابطه‌ی عشقی و جنسی برقرار کنند. با نگاهی به درومایه‌ی برخی داستان‌ها به این نکته می‌توان پی برد: برهمنی ساده‌لوح که فریب زن حیله‌گر خود را می‌خورد؛ زنی که ازدواجی نسنجیده، او را نگون‌بخت می‌کند؛ گستاخی و هوس‌بازی پسر خشت‌زنی که به همسر کسی دل می‌بندد و از او دست بردار نیست؛ مسافری بدکار که به دلیل ارتباط نامشروع با پسری جوان و زنی شوهردار گرفتار می‌شود؛ جوانی که با دیدن خیانت همسر در کنج عزلت می‌نشیند؛ شاه بنگاله که زن جادو صفت خود را می‌کشد.

اوج این مکر را می‌توان در داستان برهمن ساده‌لوح و مکر زنان دید: برهمنی ساده‌لوح در بنارس زنی زیبا و حیله‌گر دارد که عاشق جوانی دیگر شده‌است و شوهر را به بهانه‌ی کسب سواد و فضیلت به شهری دیگر می‌فرستد تا در غیاب او با یار عشق‌بازی کند. برهمن پس از کسب فنون و فضایل مختلف به خانه بازمی‌گردد و زن، بار دیگر به قصد فریب او می‌گوید: «والی شهر گرفتار مشکلی شده که آگاهی از علم بید

۱. پارسا نسب، محمد، بن‌مایه، نقد ادبی، ش ۵، سال دوم، ۱۳۸۸، ص ۳۹.

۲. مارزلف، اولریش، طبقه بندی قصه‌های ایرانی، ص ۱۷.

۳. محجوب، محمدجعفر، داستان‌های عامیانه فارسی، ۱۱۵۷ و هزار و یک شب، ص ۷۰۶.

پنجم آن را حل می‌کند.» برهمن می‌گوید: «تمام راهبان عالم تنها چهار بید می‌آموزند.» اما زن او را از زندانی شدن می‌ترساند و بار دیگر برهمن برای آموختن بید پنجم به سفر می‌رود. در میانه راه پنج زن، برهمن را از خیانت همسر آگاه می‌کنند و بر آن می‌شوند در پنج خلوت حيله‌های زنان را به او بیاموزند. اولین زن، برهمن را به عنوان خواهرزاده خود به خانه می‌برد و در کنار او می‌خوابد. نیمه‌شب از برهمن می‌خواهد که با او نزدیکی کند و با حيله زنان آشنا شود. دوّمین زن، برهمن را نزد شوهر می‌برد تا در حضور او چشم‌بسته شیر بدو شد و ادّعی زن بقالی را که می‌گوید تنها شوهر من می‌تواند چشم بسته شیر بدو شد باطل کند. شوهر، چشم‌بسته شیر گاوی را که زن پایش را با ریسمان بسته می‌دو شد و زن با برهمن هم‌آغوش می‌شود. سومین زن، برهمن را چادر به سر به خانه همسایه می‌برد و خود در بستر بیماری می‌خوابد و از شوهر می‌خواهد که زن همسایه را برای مداوای او فراخواند. سپس در پشت پرده با برهمن مباشرت می‌کند. چهارمین زن، برهمن را به باغی می‌برد و به شوهر می‌گوید: «از این درخت بالا برو تا عجایبی را ببینی»، سپس خود، بی‌اعتنا به فریادهای شوهر با برهمن نزدیکی می‌کند و هنگامی که شوهر از درخت پایین می‌آید، برهمن می‌گریزد و زن بالای درخت می‌رود و به دروغ فریاد می‌زند که شوهر با مردی جوان مباشرت دارد. پنجمین زن نیز دیوانه‌وار هذیان می‌گوید و با آموختن افسون به برهمن از او می‌خواهد که در ظاهر حکیمی برای مداوای او بیابد. برهمن، دور بستر زن پرده‌ای می‌کشد تا جن‌ها را از او دور کند، سپس با زن به عشق‌بازی می‌پردازد. برهمن پس از آموختن حيله‌های زنان به خانه بازمی‌گردد. نیمه‌شب زن به دیدار یار می‌رود و کنیز خود را در بستر می‌خواباند، برهمن بینی کنیز را به اشتباه می‌برد و هنگامی که زن بازمی‌گردد، به شوهر می‌گوید: «از خدا خواستم برای اثبات پاکدامنی ام به تو بینی ام را سالم گردانند.» برهمن باز هم فریب زن را می‌خورد و عذرخواهی می‌کند.

در اغلب داستان‌های این کتاب، فرد خیانت دیده، پس از خیانت زن، عزلت می‌گزیند. گویا این داستان‌ها برای آن است که نویسنده عزلت‌گزینی را راه دوری از زنان یا زنان خیانت پیشه معرفی کند.

احضار با سوزاندن مو، پر، چوب، اسم رمز: فرّخ‌فال با نجات بچه‌های سیمرغ از آسیب مار، یک پر از او می‌گیرد تا هنگام نیاز با سوزاندن آن، سیمرغ را فراخواند. یکی از شیوه‌های کمک‌رسانی به قهرمان آتش زدن مو، پر یا چوب برای احضار یاور قهرمان در لحظات بسیار سخت است. در شاهنامه دو بار زال با آتش پر سیمرغ، سیمرغ را احضار و از او کمک می‌خواهد. بهرام موی سیف‌ور جَنّی را آتش می‌زند و او دردم به کمک بهرام می‌آید.^۱ دختر سلیم جواهری با سوزاندن یک چوب مخصوص، برادر شیرینی خود را احضار می‌کند و اطلاعات لازم را از او می‌گیرد.^۲ خود سلیم نیز به یاری یک اسم رمز همسر پریزاد و دو

۱. صافی سبزواری، امین الدین، بهرام و گل اندام، ص ۳۳.

۲. جعفری قناتی، محمد، دو روایت از سلیم جواهری، ص ۶۳.

پسرش را احضار می‌کند. (همان) ملک جمشید با آتش زدن موی ریحانه‌ی جادو، وی را احضار می‌کند.^۱ این بن‌مایه تغییر یافته‌ی آتش زدن پر سیمرغ در داستان حماسی رستم و اسفندیار است. در داستان‌های عامیانه یکی از راه‌های کمک‌های غیبی همین طریق است. در داستان جمشید و خورشید، جمشید در شهر جَنیان ضمن آشنایی با حورزاد سه تار موی او را برای روز نیاز می‌گیرد.

اشیای جادویی: جهان‌دار شاه هنگامی که به طلب بهره‌وریانو سر در بیابان طلب نهاده بود، به راهنمایی طوطی به دو برادر برخورد که از ترکیه‌ی پدر چهار چیز در میان داشتند: دلقی کهنه و پینه‌زده که هرکس هرچه از نفایس روزگار آرزو می‌کرد، می‌توانست از آن بیرون آرد؛ متکایی و ریسمانی که انواع گوهرهای آب‌دار از آن به وجود می‌آمد؛ کشتی چوبینی قلندرانه که هرچه از مأكولات و مشروبات می‌خواستند از آن بیرون می‌آمد و نعلینی چوبین که هرکس آن‌را در پای داشت به یک چشم‌زدن می‌توانست از مشرق عالم به مغرب رود. این اشیا در داستان‌های عامیانه، به قهرمان کمک می‌کند تا به مقصود خود برسد. رد پای این اشیای جادویی را در الف نهار و سلیم جواهری می‌یابیم. شاهزاده جهان‌دار سلطان، با نیرنگی این میراث‌های گرانبها را از آن دو برادر می‌رباید و برای رسیدن به مقصود مورد استفاده قرار می‌دهد که این عمل غیر اخلاقی برای رسیدن به مقصود در داستان‌های ایرانی کم سابقه است.

طوطی: طوطی سخن‌گو که از زیبایی خیره‌کننده‌ی بهره‌وریانو سخن می‌گوید و جریان داستان را پیش می‌برد، مثل دیگر داستان‌های هندی نقشی ویژه دارد. طوطی در طوطی‌نامه‌ها نقش مراقب و پرهیز دهنده و منع‌کننده دارد، اما طوطی در داستان بهره‌وریانو، مونس و واسطه‌ی جهاندار است و به خلاف هم‌تایان خود در طوطی‌نامه، مشوق معشوق است و با داستان‌های خود عزم شاهزاده را برای وصال جزم و اثر داستان‌های ندیمان را خنثی می‌کند.

تبدیل شدن / کردن به جانور: یکی از خرق عادت‌های داستانی تبدیل شدن / کردن قهرمان به جانور است. تبدیل به طوطی، آهو، موش و به شکل پری درآمدن در افسانه‌های فارسی بسیار رایج است. یا قهرمان خود با طلسم تغییر ماهیت می‌دهد یا او را تبدیل می‌کنند. جهاندار با فریب هرمز روحش را در کالبد آهویی جای می‌دهد. نقل روح از کالبدی به کالبد دیگر معادل بن‌مایه‌ی شماره‌ی ۶۷۸ آرنه و تامپسون است.^۲ این بن‌مایه که بازتاب اعتقاد به تناسخ هندوان است، در این داستان و داستان‌های متأثر از فرهنگ هندی به زبان فارسی راه یافته است. در داستان بازرگان‌زاده و ازدواج با پری، چهار پری در قالب کبوتر می‌شوند.

۱. خسرو دیوزاد، ص ۱۳.

۲. برای نظایر داستانی رک: مارزلف، اولریش، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ص ۱۴۲.

شکار: شکار از جمله تفریحات شاهان و فرمانروایان و جزئی از بزم آنان به شمار می‌رفته است. پادشاهان داستانی شیفته‌ی شکارند؛ مثل بهرام گورکه جانش را نیز بر اثر شکار داد. در داستان‌های فارسی گاه حوادث دقیقاً از شکارگاه و گم شدن در آن آغاز می‌شود؛ همچنان که بهرام در این افسانه در شکارگاه دو حادثه برایش اتفاق می‌افتد: جنگ با شیر؛ گم شدن. بسیاری از حوادث مهم در شکارگاه شکل می‌گیرد. قهرمان در شکارگاه به دنبال شکارگم می‌شود و یا شکار او را به تصویر یا خود معشوق رهنمون می‌سازد یا اساساً شکار بهانه‌ای است برای رفتن به کشور معشوق. گاه در شکارگاه عاشق با واسطه‌ای مواجه می‌شود که جرقه‌ی عشق را در وجودش شعله‌ور می‌سازد. در این کتاب هفت بار شکار دیده می‌شود: در داستان اصلی، جهاندارشاه شاهزاده‌ی هندوستان هنگام شکار، طوطی شیرین‌گفتاری را از جوانی می‌گیرد. در داستان زن خائن و شوهر عزلت‌نشین، وقتی شوهر در شکار است، زن با برادر حاکم روابط پنهانی دارد. در داستان جوان شکار دوست و زن خیانت‌پیشه، مسافر در پی شکاری به شهری دیگر می‌رسد؛ شاهزاده‌ی شهر فتن، هنگام صید ماهی با دیدن دختری زیبارو به نام مهربانو در کشتی، عاشق و مدهوش می‌شود. در داستان جوان گم‌گشته و همسر خائن، جوانی زیباروی هنگام شکار در پی آهوپی می‌دود و راه را گم می‌کند. پیرزنی او را به خانه خود می‌برد. جوان با دیدن دختر پری‌روی پیرزن با او ازدواج می‌کند.

زنده کردن مرده: در برخی قصه‌ها قهرمان پس از مرگ دوباره به دم پیر یا پیغمبر یا امام زنده می‌شود مثل ورقه و گلشاه که هر دو به دست پیامبر زنده می‌شوند. در قصه‌های عامیانه قهرمان نه یک بار بلکه چند بار قادر است افراد را زنده کند. گاه به جای قهرمان دیو، جادوگر این کار را می‌کند. در داستان ملک جمشید دیو، سر بریده‌ی پری‌زاد را به تن او می‌چسباند و پری‌زاد زنده می‌شود.^۱ شاهزاده‌ی کابلی در یکی از قصه‌های سندبادنامه^۲ با دسیسه‌ی وزیران و خوردن آب چشمه، تغییر جنسیت می‌دهد که البته با دعای پدر و کمک فرشته نگهبان چشمه و مالیدن شهر خود بر شاهزاده، جنس اولیه‌اش را باز می‌یابد. در این کتاب، و در داستان شاهزاده‌ی فتن و عشق مهربانو، پیر مسیحادم با ریختن آب حیات بر منوچهر شاه، او را زنده می‌کند.

صندوق پرنده: در داستان شاهزاده فتن و عشق مهربانو، نجار برای یاری شاهزاده، تخته‌ای از درخت حاجات می‌تراشد و شاهزاده سوار بر آن به بزم امیر هوشنگ می‌رود و با نشاندن مهربانو بر تخته به آسمان پرواز می‌کند. هرچه مأموران امیر هوشنگ به تخته تیر می‌زنند، موفق نمی‌شوند و عاقبت شاهزاده و یاران با کامیابی به فتن می‌رسند. این بخش به پایان داستان «جبرئیل جولا و صندوق پرنده»

۱. محجوب، محمدجعفر، داستان‌های عامیانه فارسی، ص ۸۲۲.

۲. ظهیری سمرقندی، سندبادنامه، ص ۲۵۰.

شبهات دارد. جبرئیل جولانام داستان عامیانه و عنوان کتابی مکتب‌خانه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس است. کتاب، داستان بافنده‌ای است که بنا به دشمنی دوست درودگر خود، صندوق پرنده‌ای به دست می‌آورد و با آن نزد دختر باکره پادشاه عمان رفته، او را فریب می‌دهد و خود را جبرئیل می‌نامد. مارزلف^۱ به نقل از الول ساتن^۲ روایت همدانی نزدیک به جبرئیل جولانام را ذیل کد ۱۶۴۰/۴ با عنوان ترسوی شجاع ذکر می‌کند. داستان از این قرار است که بافنده‌ای به نجاری سفارش می‌دهد که صندوق پرنده‌ای برای او بسازد. با این صندوق پیش شاهزاده خانم می‌رود، خود را ملک مقرّب جا می‌زند و با او عروسی می‌کند. دو بار از صندوق پرنده آتش بر سر دشمنان می‌ریزد، بار دوم صندوق می‌سوزد. هانس کریستین آندرسن (۱۸۰۵-۱۸۷۵ق) داستانی به نام صندوق پرنده دارد که در جزئیات با روایت جبرئیل جولانام تفاوت دارد.

داستان‌گویی همسفران: در داستان سه رفیق مسافر، سه دوست با هم به سفر می‌روند. در میانه راه از رفتن ناتوان می‌شوند و تصمیم می‌گیرند هریک سرگذشت زندگی خود را تعریف کند تا هرکدام که سرگذشت بدتری دارد، دیگران را به مقصد برساند. رفیق اول داستان گرفتاری خود را در شهری عجیب و جنگ خود را با اژدهایی سهمگین و زندانی شدن و آزادی‌اش را به شفاعت جوانی بازمی‌گوید که سرانجام پس از هفت سال نزد خانواده‌اش بازگشته‌است. رفیق دوم ماجرای سفرش به سری‌نگر و ارتباطش با جوان قهوه‌فروش و زن شوهردار و گرفتاری‌هایش را تعریف می‌کند. چون نوبت به رفیق سوم می‌رسد، با شنیدن گرفتاری‌های زیاد آنان درمی‌ماند. در این هنگام دختر شاه از راه می‌رسد و با شنیدن ماجرای آنان به جای قضاوت، داستان خود را می‌گوید که چگونه با نیرنگ به مقصود خود رسیده‌است. این بن‌مایه خود به صورت ساختار بخشی از داستان‌های عامیانه مثل چهار درویش درآمد است. (رک: داستان‌های سفر)

عاشق شدن: در قصه‌های عاشقانه آغاز حادثه‌ی عشقی یا دیدن رویارو در مکتب، شکارگاه یا ایوان قصر است یا در خواب. اما در اغلب موارد با دیدن تصویر است. در بهار دانش تمام موارد دیده می‌شود. پادشاه بنگاله، پسری زیبا به نام بهرام دارد که به زهره دختر وزیر عشق می‌ورزد و هر روز با او به مکتب می‌رود. فرخ‌فاله نوجوان با دیدن تصویر دختری زیبا عاشق و شیدا می‌شود. در داستان حسن تاجر، روزی در پی آهویی در صحرا روانه می‌شود و راه را گم می‌کند. در باغی با دیدن دختری زیبا به نام گوهر عاشق او می‌شود و او را از پدرش خواستگاری می‌کند.

بیماری لاعلاج عشاق: جهاندار با مشاهده‌ی تصویر بهره‌وریانو مدهوش می‌شود و در بستر بیماری می‌افتد. طبیبان از مداوای او عاجز می‌شوند. دختر یا پسر یا خود شاه به بیماری سخت گرفتار می‌شوند

۱. مارزلف، اولریش، طبقه بندی قصه‌های ایرانی، ص ۲۳۶.

۲. الول ساتن، ل، پ، قصه‌های مشدی گلین خانم، ص ۶۱۳-۶۵۴.

و همه پزشکان در علاج درمی مانند. قهرمان با کمک نیروی جادویی یا گیاه و شی ای طلسمی شاهزاده را نجات می دهد و با او ازدواج می کند.

آزمایش همسرشناسی عاشق: در داستان حسن تاجر، جوان و وزیر نیز از راه می رسند و خود را همسر گوهر می دانند. امیر شهر برای روشن شدن حقیقت، گوهر را در کنار هفت کنیز زیبارو به ایشان نشان می دهد تا هرکس او را شناسایی کرد، همسرش باشد. این روش را می توان در داستان عامیانه‌ی عزیز و نگار دید. عزیز و رقیب عشقی او، کل احمد، باید نگار را که به صورت روی پوشیده است، در جمع دختران بیابد که احمد نگار را در جمع دختران روی پوشیده می یابد.^۱

تغییر لباس / لباس مبدل پوشیدن: زهره در داستان «بهرام و زهره» با پوشیدن لباس مردانه خود را خردمند معرفی می کند. فرخ‌فال و جعفر در جامه زنان مطرب به سرانندیب می روند. عیاران و قهرمانان قصه‌ها برای اجرای مقاصد خود تغییر شکل می دهند. آنان برای آنکه بتوانند به آسانی و هرگاه بخواهند تغییر شکل و هیئت دهند، قبلاً از طرف یکی از پیغمبران نظر کرده می شوند و این قدرت به آنان عطا می شود.^۲ در شاهنامه، رستم برای رهایی دادن بیژن لباس بازرگانان می پوشد یا در داستان کرم هفتواد اردشیر خود را بازرگان خراسانی معرفی می کند. در اسکندرنامه‌ی عوامانه، عیاری به نام مهتر برق‌فرنگی پوست سگی می پوشد و آزادانه در بازار رفت و آمد می کند. در رموز حمزه نیز چنین عیاری وجود دارد.^۳ در ابو مسلم‌نامه در بعضی موارد عیاران ابو مسلم چادر سر می کنند و از معرکه بیرون می آیند. در داستان اسکندر، ارسطو برای گرفتن شهر یونان لباس درویشان می پوشد.^۴ سمک نیز در داستان سمک عیار با آن همه دلیری و پهلوانی گاه جامه‌ی زنان می پوشد و خود را به صورت شاهی نکو روی می آراید و وسه و عطر و... به کار می برد و «غنج کنان» در بازار می خرامد تا دل عیاران را به خود متمایل سازد و آن‌ها را در بند کشد. زنان نیز چون سرخ ورد، دختر چالاک عیار پیشه به شوق خدمت جوانمردان لباس مردانه بر تن می کند و به عیاری می پردازد.^۵ در حمزه نامه، عمرامیه به شکل درویشان (ص ۷۶) شبان (ص ۱۸۴) بازیگر (ص ۱۹۰) دایسه (ص ۱۹۴) زابلیان (ص ۲۴۳) بختک (ص ۲۵۳) چاوش (ص ۳۲۹) پسیری عاقد (ص ۴۰۷) خوالیگران (ص ۵۱۹) (صص ۵۷۴، ۵۷۵) درمی آید.

موجودات فراواقعی و عجیب: در سرتاسر کتاب بهار دانش حضور موجودات افسانه‌ای و عجیب با کنش‌های متفاوت دیده می شود. در داستان زن نگون‌بخت در دام بلا، دختر بازرگان سوار بر جانوری دریایی به جزیره‌ی میمون‌ها می رسد و بزرگ میمون‌ها بر جراحت‌های او مرهم می نهد و با او ازدواج

۱. علیخانی، یوسف، عزیز و نگار، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱، لطفی، علی، عزیز و نگار، عزیز و نگار بازآفرینی یک داستان

عشق (دریاچه‌ی تنها)، تهران، مینو، ۱۳۸۳

۲. محجوب، محمدجعفر، داستان‌های عامیانه فارسی، ص ۲۹۶.

۳. همان، ص ۳۲۲.

۴. همان، ص ۳۵۷.

۵. همان، ص ۶۰۷-۶۰۸.

می‌کند. زن رنجور از مصاحبت میمون صاحب دو فرزند می‌شود. این بخش قابل مقایسه با وصف ازدواج سلیم جواهری با میمون‌هاست. چنان‌که هارون الرشید را به خنده می‌اندازد.

در داستان جنیدنامه، در وصف جزیره‌ی بوزینگان می‌خوانیم: «جزیره‌ای سبز و خرم با گل‌های شکفته و میوه‌های فروریخته، بعضی تر و بعضی خشک؛ در آن جزیره به قدر هزار بوزینه صف کشیده بودند، بعضی ایستاده و بعضی نشسته و در میان ایشان یک تخت نهاده بودند و یکی از ایشان بر آن نشسته... مهتر ایشان گفت: دختری دارم چون ماه... باید که داماد من باشی... دختر او برخاست و بوسه‌ای بر روی مختار زد که از بوی دهن او بیم آن بود که او بیهوش شود.»^۱ در داستان عزیز بازرگان، مرغی او را به آسمان می‌برد و در چاهی می‌اندازد.

در داستان مرد مسافر و مصیبت هفت‌ساله، پس از گذشتن از شهری عجیب به دعوت چند زن زیبارو به خانه آن‌ها می‌رود و مدتی بعد برای دیدار خانواده به زادگاهش بازمی‌گردد. در میانه راه دو اژدها را در حال مبارزه می‌بیند و با دیوی که به شکل پیری درآمده‌است.

پری: در داستان بازرگان‌زاده و ازدواج با پری، بازرگانی هندی پسر لجوج و خودرأی خود را از خانه بیرون می‌راند و پسر با رفتن به شهری دیگر در ویرانه‌ای منزل می‌کند. ناگاه چهار پری در قالب کبوتر به آن‌جا می‌آیند و در صورت اصلی خود در چشمه خود را می‌شویند. پسر بازرگان با برداشتن لباس‌های آن‌ها، از آن‌ها می‌خواهد که نزد او بمانند. یکی از پریان ناگزیر آن‌جا می‌ماند و با او ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود. ده سال بعد هنگامی که پسر بازرگان برای کسب وجه معاش به سفر می‌رود، لباس پری را به دایه خود می‌سپارد تا از دست پری دور نگه دارد. پری دایه را فریب می‌دهد که اگر لباس را بپوشم با دیدن جمال من حیران خواهی شد. دایه لباس را به او می‌دهد و پری با پوشیدن لباس خود در قالب مرغی از آن‌جا می‌رود. پسر بازرگان با رفتن پری خاک بر سر می‌ریزد و افسوس می‌خورد. در داستان‌های عامیانه دیدن پری در چشمه و برداشتن لباس و ازدواج با وی مضمونی رایج است. در داستان فایز و پریزاد، فایز که چوپان است، چند پری می‌بیند که در آب شنا می‌کنند. به شوخی لباس یکی را برمی‌دارد. پریان شتابان می‌گریزند جز آن که لباسش را فایز ربوده بود، همان‌طور در آب می‌ماند. فایز به این شرط لباس را می‌دهد که به همسری او درآید.^۲

شاه‌گزینی مسافران / پادشاهی موقت: عزیز بازرگان پس از بیرون آمدن از چاه به شهر لعبت باز می‌رسد. چند نفر او را به حمام می‌برند و با پوشاندن جامه خسروانی او را بر تخت سلطنت می‌نشانند که براساس بن‌مایه «پادشاهی موقت یا شاه‌گزینی مسافران» و از بن‌مایه‌ی رایج است. اولین فردی که از

۱. طرسوسی، ابوظاهر، داراب‌نامه طرسوسی، صص ۳۴۰-۳۵۹.

۲. روایت برگرفته از: عسگری گزلاچهای، رضا، داستان و اشعار کامل حسینا و دلارام، باقر و گلندام، فایز دشتستانی و پریزاد، انتشارات جانقربان، ۱۳۴۹.

دروازه وارد می‌شود، از سوی مردم شاه می‌شود. اسطوره‌ی «میرنوروزی»^۱ براساس همین بن‌مایه است. جمله‌رودی در جامع التمثیل^۲ داستان «مرد مسافر و پادشاهی او»، داستان عاقلی را می‌آورد که به حکومت یک ساله دست می‌یابد و پیش از اتمام مهلتش، تمهیدات لازم را برای زندگی خود فراهم می‌کند.

غرق شده کشتی: در داستان مرد مسافر و مصیبت هفت‌ساله، شخصی به اتفاق دوستان برای تجارت با کشتی به سفر می‌رود و باد مخالف کشتی و اهل آن را غرق می‌کند و تنها وی زنده می‌ماند. این بن‌مایه در تمامی داستان‌های عاشقانه دیده می‌شود. در این داستان‌ها قهرمان حتماً سفر می‌کند و این سفرگاه با خطرهایی هم همراه است خاصه اگر سفر دریا باشد که قطعاً طوفان و غرق کشتی قهرمان حتمی است و البته تنها قهرمان زنده می‌ماند و با تخته پاره‌ای خود را به جزیره یا مکانی امن می‌رساند.

شیرکشی: در داستان بهرام و زهره، شیری را در شکارگاه می‌کشد و شاهزاده به پاس شجاعت او، بزمی برپا می‌کند. در قصه‌های عامیانه، قهرمان برای وصال معشوق و ازدواج با وی باید اژدها، دیو و یا شیری را از سر راه بردارد. در طبقه بندی آرنه/تامپسون، این بن‌مایه معادل تیپ ۴۶۷ است. جنگ با شیر جلوه‌ای از قدرت‌نمایی قهرمان است. مثل شیرکشی بهرام گور که در شکارگاه شیری را می‌بیند بر پشت گور جسته، به یک تیر شیر را نقش دیوار خورنق می‌سازد.^۳ شیرکش‌ها در قصه‌ها مرد هستند. تنها در این داستان زنی شیر را می‌کشد که تازگی دارد.

وزیر دست راست و وزیر دست چپ: در داستان دستور یسار و زن خیانتکار، شاه سران‌دیب دو وزیر به نام‌های دستور یمین و دستور یسار دارد. هنگام نبرد با دشمن دستور یسار را اعزام می‌کند. در افسانه‌ها شاه دو وزیر دارد که یکی پاک‌سرشت و دیگری بدنهاد است که همواره شاه را به سوی می‌کشاند اما در نهایت وزیر دست راست پیروز می‌شود. در اسکندرنامه، ارسطو (پاک‌سرشت) و جالینوس (بدنهاد) و در سمک عیار، هامان وزیر (نیک‌فطرت) و مهران وزیر (بدسرشت) و در داستان «شمس و قهقهه» از کتاب محبوب‌القلوب^۴ وزیر دست راست شمس وزیر و وزیر دست چپ قمر وزیر نام دارد، مثل داستان امیرارسلان که وزیران چپ و راست او شمس وزیر و قمر وزیر هستند. شمس وزیر و قمر وزیر با هم مبارزه دارند و این مبارزه مبدأ بسیاری از حوادث است. جادوگران از طریق وزیر دست چپ همواره بر شاه نفوذ منفی دارند.

واسطه: پسر وزیر نیز که هرگز نام دارد و هم‌سال و دوست جهان‌دارشاه است و او را همراهی می‌کند،

۱. ذوالفقاری، حسن، میرنوروزی، نجوای فرهنگ، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۳-۲۱.

۲. جمله رودی، محمدعلی، جامع التمثیل، ص ۱۴.

۳. نظامی گنجوی، هفت پیکر، ص ۷۱-۷۰.

۴. فراهی، میرزا برخوردار، داستان‌های محبوب‌القلوب، ص ۵۴.

پنهانی به بهره‌وربانو عشق می‌ورزد. این همراه نیز خلاف داستان‌های فارسی به جای کمک به معشوق، خود پنهانی رقیب اوست. برای رسیدن مقطعی یا نهایی عشاق به یکدیگر وجود شخص یا اشخاص دیگری ضروری است این واسطه ممکن است درویش، دایه، طبیب، دوست یا بازرگانی باشد. واسطه گاه ممکن است در تمام جریان داستان همراه عاشق باشد. در برخی داستان‌ها چندین واسطه به عشاق کمک می‌کنند. واسطه‌ها اغلب از جانب عاشق هستند تا معشوق. در چند مورد هم واسطه‌ها در عشق‌های حاشیه‌ای به عاشق و معشوق کمک می‌کنند تا وصال صورت گیرد.

وصال پس از سختی‌های فراوان: ازدواج و وصال پس از سختی‌های فراوان جز آن‌که درون‌مایه‌ی برخی از قصه‌هاست، بن‌مایه‌ی اغلب داستان‌های عاشقانه را تشکیل می‌دهد. نگاهی به درون‌مایه‌ی برخی داستان‌های بهار دانش نشان دهنده‌ی غلبه‌ی این موضوع است: پسر بازرگانی که با پری ازدواج می‌کند؛ شاهزاده فتن که پس از سختی‌های بسیار به وصال مهربانو می‌رسد؛ زهره که با تحمل سختی‌ها به وصال بهرام می‌رسد؛ جام مجنون که با لاله‌رخ ازدواج می‌کند؛ کامگار که با افسرآرا بانو ازدواج می‌کند؛ فرخ‌فال که به وصال یگانه جهان می‌رسد؛ حسن تاجر که با عشق و ازدواج عزلت را ترک می‌گوید؛ دختر شاهی که با زیرکی به وصال پادشاه می‌رسد؛ زنی که به شوهر خود خیانت می‌کند؛ مردی لشکری که زن خائن خود را رها می‌کند؛ جوانی که همسر خائن خود را می‌کشد؛ زن دستوری که به شوهر خیانت می‌کند؛ جهاندارشاه که پس از سختی بسیار به وصال بهره‌وربانو می‌رسد.

نسخه‌های موجود بهار دانش

منزوی در فهرستواره کتاب‌های خطی ۳۲۴ نسخه‌ی خطی از این کتاب را معرفی کرده است.^۱ از این تعداد ۱۸۰ نسخه در شبه‌قاره است. کمتر کتابی است که تا این اندازه نسخه‌ی خطی داشته باشد. بهار دانش از کتاب‌های معروف و پرخواننده‌ی فارسی است که بارها به چاپ رسیده است. تاکنون ۲۱ نسخه چاپ سنگی آن شناسایی شده که همگی در هندوستان به چاپ رسیده که قدیم‌ترین چاپ آن مربوط به سال ۱۲۴۷ق. است. بهار دانش به صورت چاپ سنگی یا سربی در ایران تاکنون چاپ نشده است. چاپ‌های هند کتاب به شرح زیر است:

۱۸۰۹/ق ۱۲۲۴م کلکته.

۱. رک: منزوی، احمد، فهرستواره‌ی کتاب‌های فارسی، ج ۱ ص ۲۹۲ و منزوی، ج ۵ ص ۳۵۳۳، ذریعه، ج ۳ ص ۱۵۸؛ منزوی، احمد، نسخه‌ها، ج ۵ ص ۳۵۳۳ (نشانی ۳۴ نسخه)، منزوی، احمد، فهرست مشترک، ج ۶ ص ۱۰۰۷ (نشانی ۱۶۸ نسخه)، ج ۶ ص ۱۰۲۲، منتخبات و شرح هایش، ج ۶ ص ۱۳۱۵، فهرستواره‌ی از نسخه‌ها و منابع تحقیق، اختر راهی، ج ۷ ص ۲۵۷ ترجمه به زبان اردو (۴ به نثر و ۳ به نظم)، مشار، خان بابا، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۱ ص ۸۰۳ (نشانی ۱۰ نسخه چاپی) و دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۱، ص ۵۱۵.

۱۸۶۸/۱۲۴۷ م. کانپور، منشی نولکشور.

۱۲۶۱ ق. بمبئی، به همراه کتاب شرح اسکندرنامه نظامی و رقعات جامی سید حسن علی جونپوری و بدر علی عظیم آبادی مطبع خانمیان فضل الدین کهمکر. ۲۶۱ اق بمبئی، حاشیه‌ی کتاب مقدمات جامی و عشق و حسن.

بمبئی

۱۲۶۲ ق.

۱۲۶۴ اق بمبئی، مطبع فتح الکریم.

۱۲۶۵ اق/۱۸۴۹ م دهلی.

۱۲۶۸ اق، لاهور، ملک دین محمد، بهار دانش ترجمه اردو گلشن دانش.

۱۲۷۳ اق. بمبئی، مطبع حیدری.

۱۸۹۴/۱۲۷۳ م. لکهنو، مطبع نامی منشی نولکشور.

۱۸۹۶/۱۲۷۵ م لکهنو، مطبع نامی منشی نولکشور.

۱۲۷۷ اق. بی‌نا.

۱۲۷۹ اق. هند.

۱۲۸۲ اق.

۱۲۸۷ اق.

۱۲۸۸ اق. لکهنو، مطبع مصطفایی محمد خان مصطفی *

۱۲۹۱ اق.

۱۲۹۳ ق. بمبئی، مطبع حیدری به اهتمام محمد ابراهیم بن نور محمد، مصحح ملا نورالدین بن

حیواخان بی‌تا، بمبئی مطبع قیومی.

۱۲۹۴ ق. ۱۸۷۷ م.

۱۲۹۶ اق. بمبئی، مطبع محمدخان مصطفی مصطفایی.

۱۹۱۱/۱۳۲۹ م لکهنو، نولکشور

معرفی نسخه‌های مورد استفاده

با توجه به نسخه‌های موجود و اختلاف فراوان در ضبط هریک، در تصحیح از پنج نسخه‌ی خطی و

یک نسخه‌ی چاپی به شرح زیر استفاده کردیم:

۱. نسخه‌ی اساس متعلق به کتابخانه دانشگاه تهران^۱ به شماره‌ی ۳۹۹۷ به خط غلام رسول پسر حافظ

عبدالرحیم با تاریخ کتابت دوّم رجب سال ۱۰۶۹ق. به خط نستعلیق که در زمان محمد شاه غازی اتمام یافته است. عنوان سنگرف، جدول آبی و شنگرف، ۱۷ س ۱۹×۹، ۲۶۱ گ ۱۵×۲۴، کاغذهندی، جلد تیماج حنایی ضربی مقوایی. برخی ویژگی رسم الخطی این نسخه چنین است:

● جدانویسی «تر» تفضیلی؛

● حرف «گ» بدون سرکش و «پ» به شکل «ب»؛

● حذف ه بیان حرکت: بچه‌ها / بچه‌ها، چنانک / چندانکه، آنک/آنکه، «آنچنانک /آنچنان، بلک/بلکه،

جلوه‌گری/جلوگری؛

● حذف «ه» ملفوظ: گیاه/گیاه؛

● حذف «ن» از آخر برخی کلمات: جانان /جانا؛

● جدانویسی: فرمانده /فرمان ده؛

● پیوسته نویسی «را»: آنرا/ آن را، ترا/ تو را؛

● بالطبع /بالطبع، بالکل /بالکل، بالفعل /بالفعل ؛

● استفاده از «ة» به جای «ت»: صورت به شکل صورة؛

● چسبیدن حرف اضافه (به) به کلمه بعد: بحالت، بیکبار، برضا، بمرور ایام، بصورت، بتکلیف،

بعالم؛

● افزودن «ه» به آخر برخی کلمات: جهت /جهته، لوح /لوحه؛

نوشتن «أ» به شکل «او»: استادی/اوستادی، دگان /دوکان ؛

پیوسته نویسی «می» استمرار و «ها» ی جمع؛

● استفاده از واو معدوله به جای الف و به عکس: برخاست/برخواست، خاست /خواست، خوان

سالار / خان سالار، خوابید /خوابیده، خورسند / خورسند، خرم /خورم، قرق /قورق

استفاده از «واو» به جای مصوت «O» خرسند / خورسند، خرم /خورم، قرق /قورق

● نگارش برخی صامت‌های هم‌آوا به شکل خطی دیگر آن: مواظبت / مواضبت، فسحت / فصحت،

اثر / اسر، وصمت / وسمت، ضمیر / ظمیر، ذخیره /زخیره، کسری /کثری، بذل / بزل، سحر / صحر،

مذاق /مراق، لازم /لاذم، سلاح / صلاح، بحر /بهر، زانو /ذانو، تلامذه /تلامزه، ذخیره /زخیره،

مفترضات /مفترضات، فلزات /فلذات، الحاح /الحاه، تزلزل /تذلل، مرغزار/مرغذار، تعطیل /اطعتیل،

سفر /صفر، گلزار /گلذار، ظرف /زرف، فایز /فایض، نواحی /نواهی، موزج /موزج، صرصر /سرصر،

بذله /بزله، پذیره /پزیره، گزیده /گذیده، ایذا /ایزا، زورق /ذورق، مذکور /مزکور، حراست /هراست،

وهم /وحم، طناب /تناب، آذین /ازین، فایز /فایض، سیلی / سیلی، ساحت /ساخت، حوض /خوز،

عقامه /اقامه، نثار /نثار، صواب /ثواب، لزوم /لذوم، حوزه /حوضه، ختا /خطا، سنجیه /شجیه،

هواخواه / هواخواه، کثیف / کسیف، حلی بند / هلی بند، مخمصه / مخمته، طپیدن / تپیدن، تنق / تنطق، قفس / قفص، ضمیمه / ذمیمه، ملازمت / ملاذمت، ذخیره / زخیره، ملازم / ملاذم، لذیذ / لذیز، تزویر / تذویر، مواعظ / مواعض، کثافت / کسافت، مرهم / مرحم، جان نثار / جان نثار، گزاف / گذاف، غفلت / عفلت، مرهون / مرحون، محظوظ / محظوض، سحری / اصحری، قفس / قفص، قابلیت / اغابلیت مرغزار / مرغذار، تحت الثری / تحت السرای، آذر / آزر، تیره / طیره، مسطور / مستور، هوس / احوس، و شاق / وساق، کسری / کثری، تهلیل / تحلیل، مرهم / مرحم، شصت / اشست، صحرا / اسحرا، کثافت / کسافت، ثریا / سربیا، عزم / عزم، مصطبه / امطبه، بیواسطه / بی واسطه، مواعظ / مواعذ، ازاله / اذاله، غلط / اغلت، تکسر / تکثر، اذفر (به معنی تیز بو) / ازفر، جحیم / جهیم، عصبات / اصبات، موذن / موزن، بساط / بسات، هراس / احراس، حور / جور، پذیرفت / پذیرفت، تلاطم / اطلاطم، محلت / مهلت، حمیت / همیت، تأثیر / تاسیر، روزنه / اروضنه، فایز / فایض، مقرر / مغرر، حرکت / هرکت، منطقی / منطقی، ملازمت / ملاذمت، بهرام / بحرام، محفوظ / محظوظ، بذله / بزله، کثرت / کسرت

● غلط‌های املایی در نتیجه بی‌دقتی: مرزنجوش / مرزبجوس، متعارفه / متعارقه، نقصان / توصان، رعایت / ریاعت، سیاحان / سیاهان، مصالح / مصالحه، مسالت / مسیلت، مکالمه / مکامله، اشتغال / اشتعال، فضولی / فصولی، تفحص / نقحص، عرق / غرق، زیر / اززیر، فرحان / فرجان، ازدحام / ازدهام، برنا / پرنا، تفقد / فقدت، باغی / اغای، ترتیب / تربیب، نعمت / معت، قراضه / قرازه، حلیه / خلیه، چونی / خونی، شیر زیان / شیر زیان، افواج / اقواح، میل / مهیل، سراندیب / سراندیت، اطعمه / اطعمه، ثوابت / ثوایت، نظرات / نظراب، صایبه / صاحبه، شکنجه / اشکنجه، پلزار / گلذار، عطسه / عطبه، در اوان / داوران، رکاب / زکاب، ذروه / دروه، یگانگی / تنگانگی، فال / قال، کوس / کوش، سپهداران / اشهداران، مفاصل / مصافل، پادشاه / بادشاه، سفاهت / سقاقت

● استفاده از شکل «ه» به جای «و»: مصیبت زدگان / مصیبت زده گان، زندگانی / زنده گانی، بیچارگان / بیچاره گان، بهرور بانو / بهره‌وربانو
● جدانویسی «ب» و «ن» پیش از فعل: بپذیرد / به‌پذیرد، نمودند / نه نمودند، نپسندید / نه‌پسندید، بین / به‌بین؛

● استفاده از «ذ» به جای «ز»: گزارش / گذارش، کارگزاران / کارگذاران، حق‌گزاری / حق‌گذاری

حذف «وا» ابو عمرو / ابو عمر؛

● استفاده از «ه» گرد (عربی) به جای «ت» فارسی: حیات / حیاة، تورات / توریة، رعایت / رعایة، زکات /

زکواه؛

● نوشتن «چه» به جای «چو»؛

● کاربرد «ذ» به جای «د»: گنبد / گنبذ؛

- نوشتن همزه‌ی میانی روی کرسی «ئ» به شکل «ی»: فائز/ فایز؛
- نوشتن برخی کلمات با تلفظ هندی آن مثل گوناگون به صورت گونانگون؛

۲. نسخه‌ی بدل با نشان اختصاری «مر» متعلق به کتابخانه‌ی مرعشی نجفی^۱ به شماره‌ی ۷۶۹۳ با تاریخ کتابت ۱۰۹۱. به خط نستعلیق، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، صفحه‌ها مجدول به زر و مشکی و شنگرف و لاجورد، صفحه اول دارای سرلوح رنگین، جلد تیماج قهوه‌ای. ۲۰۶ برگ، ۱۹ سطر، ۵/۱۵×۵/۲۸.

۳. نسخه‌ی بدل با نشان اختصاری «میج» متعلق به کتابخانه‌ی مجلس به شماره‌ی ۷۹۰۰ با تاریخ کتابت ۱۱ رمضان ۱۱۷۶. کاتب شیخ غلام محی الدین ساکن حیدرآباد. اهدای نسخه توسط کاتب به ابوالقاسم به تاریخ ۱۱۷۷ ق. به خط نستعلیق، عناوین و نشانی‌ها شنگرف، در اول نسخه تملک محمد کریم بن علی اکبر بن فضل الله سلطان بن محمد سلطان دیده می‌شود. جلد تیماج، سرخ، سوخت. ۱۶۲ برگ، ۲۴×۵/۱۳ سانتی متر، ۱۵ سطر. در حاشیه و متن این نسخه برخی واژگان دشوار معنی شده است.

۴. نسخه بدل با نشان اختصاری «مل» متعلق به کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی به تاریخ دوم ذی الحجه ۱۲۱۱ ق. به خط محمد نصیرالدین بن شیخ محمود ابن عبد الواحد صدیقی، به قطع ۳۱۵×۱۷۶ سانتی متر

۵. نسخه‌ی معین چاپ سنگی متعلق به سال ۱۸۶۸ و ۱۲۴۷ ق. چاپ مطبع منشی نوکلورژ در کانپور هند.

روش تصحیح

مبنا را نسخه‌ی اساس قرار دادیم مگر موارد ناخوانا و کاملاً غلط یا افتاده و سهو کاتب. با توجه به اختلاف فراوان نسخه‌ها، برای پرهیز از شلوغی متن و پاورقی‌های بیش از اندازه، تنها اضافات نسخه‌ها به متن افزوده شد و کاستی آن‌ها، قید نشد. افزوده‌های متن داخل قلاب بدون عدد تک‌دار (برای کم کردن پاورقی‌ها) از سه نسخه است. در مواردی که نسخه‌ی اساس ناخوانا بود و نسخ دیگر به مقابله کمک نمی‌کرد و یا برای صحت و اطمینان بیشتر از نسخه‌های معین استفاده کردیم. رسم الخط متن را مطابق معمول فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتخاب کردیم و بنا را بر جدانویس کلمات قرار دادیم.

۱. کتابخانه بزرگ آیت الله مرعشی نجفی، ج ۲۰، ص ۷۴ تا ۷۶.